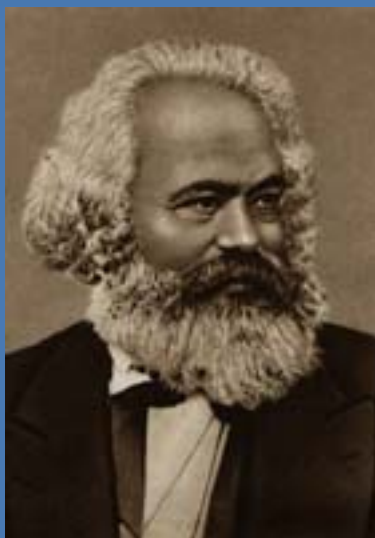


سرمایه «کاپیتال»

جلد اول - بخش دوم

تبدیل پول به سرمایه



کارل مارکس

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

بخش دوم

تبدیل پول به سرمایه

فصل چهارم: تبدیل پول به سرمایه

۱- فورمول عمومی سرمایه

۲- تضادهای فورمول عام

۳- خرید و فروش نیروی کار

ترجمه ایرج اسکندری سال ۱۳۵۲

بازنویس: یاشار آذری

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de/>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵

بخش دوم

تبدیل پول به سرمایه

فصل چهارم:

تبدیل پول به سرمایه

۱- فورمول عمومی سرمایه

گردش کالانی سرآغاز سرمایه است. تولید کالانی و دوران رشد یافته ی کالاها یعنی بازرگانی تشکیل دهنده ی آن وسائط تاریخی نی هستند که سرمایه در میان آن به وجود می آید. تجارت جهانی و بازار جهانی در قرن شانزدهم تاریخ زندگی جدید سرمایه را می گشایند.

در صورتی که از محتوی مادی دوران کالانی یعنی از مبادله ی ارزش های مصرف مختلف چشم پوشیم و فقط اشکال اقتصادی نی را که این پروسه به وجود می آورد مورد نظر قرار دهیم، آن گاه پول را به مثابه آخرین محصول این پروسه خواهیم یافت. آخرین محصول دوران کالانی نخستین صورت تجلی سرمایه است.

از لحاظ تاریخی، سرمایه همه جا در برابر مالکیت ارضی بدواً به شکل پول، به مثابه دارائی نقدی، سرمایه ی تجاری و سرمایه ی ربائی قرار می گیرد^۱. ولی برای دریافتن این نکته که پول نخستین صورت تجلی سرمایه است نیازی به مراجعه به تاریخ پیدایش سرمایه نیست. همین داستان همه روزه در برابر چشمان ما بازی می شود. هر سرمایه ی نو که وارد صحنه می شود یعنی وارد بازار (بازار کالا، بازار کار یا بازار پول) می گردد، همواره به صورت پول است، پولی که برحسب پروسه ی مشخصی باید به سرمایه تبدیل شود. نخست پول از حیث پول بودن و پول به مثابه سرمایه تنها از جهت شکل مختلف دورانی خویش با هم فرق دارند.

شکل بی واسطه ی گردش کالاها عبارت است از «ک-پ-ک»، یعنی تبدیل کالا به پول و رجوع پول به کالا، یا فروش برای خرید. ولی در جنب این شکل: شکل دومی را می یابیم که از لحاظ ویژگی با آن یکی متفاوت است و آن عبارت از شکل «پ-ک-پ» است یعنی تبدیل پول به کالا و رجوع کالا به پول یا خرید به قصد فروش. پولی که در حرکت خود این گردش اخیر را انجام می دهد مبدل به سرمایه می شود، سرمایه می گردد و از لحاظ تخصیصی که یافته، خود از پیش سرمایه هست.

گردش «پ-ک-پ» را نزدیک تر مورد مطالعه قرار دهیم. این گردش مانند دوران ساده کالائی دارای دو مرحله ی متضاد است. در مرحله ی نخست که عبارت از «پ-ک»، یعنی خرید است، پول به کالا تبدیل می شود. در مرحله ی دوم که «ک-پ» یعنی فروش است، کالا از نو به پول مبدل می گردد. ولی

^۱ - تضاد بین قدرت مالکیت ارضی که مبتنی بر مناسبات شخصی ارباب رعیتی است و نیروی غیرمشخص پول در این دو مثل فرانسوی به طور روشن بیان شده است: ("Nulle terre sans seigneur") هیچ زمینی بی خداوندگار نیست) ("L'argent n'a pas de maitre") پول ارباب ندارد.

وحدت این دو مرحله عبارت از تمام حرکت است که پول را با کالا و همین کالا را از نو با پول مبادله می کند، کالا را می خرد به منظور این که آن را دوباره بفروشد یا اگر از تفاوت های صوری خرید و فروش چشم پوشیم، با پول کالا می خرد و با کالا پول خریداری می کند.^۲ نتیجه ای که مجموع پروسه در آن حل می شود عبارت است از مبادله ی پول به پول یعنی «پ-پ». اگر من در برابر ۱۰۰ لیره ی استرلینگ ۲۰۰۰ فوند پنبه بخرم و همان ۲۰۰۰ فوند پنبه را باز به مبلغ ۱۱۰ لیره بفروشم، مآلاً از این راه ۱۰۰ لیره ی استرلینگ را با ۱۱۰ لیره ی استرلینگ یعنی پول را با پول مبادله کرده ام.

بدیهی است که اگر غرض از طی این بی راهه مبادله ی مبلغی پول با مبلغی به همان ارزش می بود یعنی مثلاً اگر ۱۰۰ لیره ی استرلینگ در برابر ۱۰۰ لیره ی استرلینگ مبادله می شد، آن گاه پروسه ی دورانی «پ-ک-پ» به صورت جریان بی مزه و خالی از معنایی در می آمد. در این صورت شیوه ی اندوخت گری که ۱۰۰ لیره ی خود را به جای آن که دچار مخاطرات دورانی کند محکم نگاه می دارد به مراتب ساده تر و اطمینان بخش تر است. از سوی دیگر اعم از این که بازرگان پنبه ای را که به ۱۰۰ لیره ی استرلینگ خریداری کرده است به ۱۱۰ لیره ی استرلینگ بفروشد و یا مجبور شود آن را در ازاء ۱۰۰ لیره ی استرلینگ یا حتی ۵۰ لیره واگذار کند، در هر صورت پولش حرکت ویژه و بدیعی انجام داده است که به کلی غیر از آن نوعی است که در مورد دوران ساده ی کالائی به وقوع می پیوندد آن چنان که مثلاً دهقانی گندم می فروشد و با پول به دست آورده لباسی می خرد.

^۲ - "با پول کالا می خردند و با کالا پول خریداری می کنند". (مرسیه دولاریویر: "نظام طبیعی و اصلی اجتماعات سیاسی" ص ۵۴۳ „L'ordre naturel et essentiel des sociétés politiques“، p. ۵۴۳)

پس بدو باید ویژگی اختلاف شکلی بین گردش های «پ-ک» و «ک-پ» را معلوم داشت. بدین طریق در عین حال تفاوت ماهوی که پشت سر این اختلاف شکل کمین کرده است نمایان می شود. بدو ببینیم چه جهات مشترکی بین دو شکل وجود دارد.

هر دو گردش به همان دو مرحله ی متقابل یعنی «ک-پ» (فروش) و «پ-ک» (خرید) تجزیه می شوند. در هر یک از این دو مرحله همان عوامل مادی (کالا و پول) و هم چنین دو شخص با همان نقاب های مشخص اقتصادی یعنی خریدار و فروشنده در برابر یکدیگر قرار دارند. هر یک از دو گردش وحدت بخش همان مراحل متضاد است و در هر دو بار این وحدت به وسیله ی مداخله ی سه معامله کننده تحقق می یابد که از میان آن ها یکی فقط می فروشد و دیگری تنها می خرد ولی سومی به طور متناوب می خرد و می فروشد.

با این وجود آن چه از ابتدا دو گردش «ک-پ» و «پ-ک» را از یکدیگر متمایز می سازد عبارت از ترتیب وارونه ی همان مراحل دورانی متضاد است. دوران کالائی ساده با فروش آغاز می شود و با خرید انجام می پذیرد در صورتی که گردش پول به مثابه سرمایه با خرید شروع می شود و به فروش ختم می گردد. در مورد اول کالا و در مورد دوم پول است که نقطه ی مبداء و نقطه ی انتهای حرکت را تشکیل می دهد. واسطه ی حرکت جمعی، در شکل نخست، پول است و در شکل دیگر به عکس کالاست.

در گردش «ک-پ» کالا پول به کالائی تبدیل می شود که به مثابه ارزش مصرف به کار می رود. بنابر این پول به طور قطعی خرج شده است. در شکل عکس آن، «پ-ک» به عکس خریدار پول را از آن جهت خرج

می کند که بتواند از نو به مثابه فروشنده پول به چنگ آورد. وی به هنگام خرید کالا پول به جریان می ریزد تا مگر دوباره به وسیله ی فروش کالا آن را از گردش بیرون کشد. او پول را فقط با این حساب مودیان از خود جدا می کند که دوباره آن را به تصرف خویش در آورد. بنابر این پول فقط پیش پرداخت شده است.^۳

در شکل «ک-پ-ک»، همان مسکوک دوبار جا به جا می شود. فروشنده آن را از خریدار دریافت می کند و از نو آن را به فروشنده ی دیگری می سپارد. مجموع پروسه ای که با دریافت پول به جای کالا آغاز می شود با پرداخت پول در إزاء کالا انجام می پذیرد. به عکس در شکل «پ-ک-پ» نه همان مسکوک بلکه همان کالا است که دوبار تغییر جا می دهد. خریدار کالا را از دست فروشنده می ستاند و به دست خریدار دیگری می سپارد. هم چنان که در مورد دوران کالائی ساده دوبار تغییر جای همان مسکوک موجب انتقال قطعی پول از دستی به دست دیگر می گردد، در این جا نیز دوبار تغییر جای همان کالا موجب برگشت پول به سوی مبداء حرکتش می شود.

برگشت پول به مبداء حرکت خود بسته به آن نیست که کالا گران تر از آن چه خریده شده به فروش رفته باشد. این حالت تنها در مقدار مبلغ پولی که بر می گردد مؤثر است. پدیده ی برگشت خود هنگامی به وقوع می پیوندد که کالای خریداری شده از نو به فروش رفته باشد و بنابر این دور «پ-ک-پ»

^۳ - "هنگامی که چیزی از آن جهت خریداری می شود که از نو به فروش رود، مبلغی که بدین منظور به کار رفته پول پیش پرداخته خوانده می شود. اگر شئی مزبور برای آن خریداری نشده است که از نو به فروش رود، در آن صورت می توان مبلغ نام بُرده را خرج شده به شمار آورد. (جیمس استوارت، مجموعه آثار و غیره. چاپ لندن ۱۸۰۱، جلد یکم، صفحه ی ۲۷۴).
James Stuart: „Woeks etc.“ edited by General Sir James Steuart, his son,)
(London, ۱۸۰۵, V. I. p. ۱۷۴

به طور کامل طی شده باشد. پس تفاوت محسوس و قابل لمس بین دوران پول به مثابه سرمایه و دوران آن به مثابه پول ساده وجود دارد.

به محض این که پول حاصل از فروش کالائی از نو صرف خرید کالائی دیگر شد دور «ک-پ-ک» به طور کامل طی شده است. اگر با وجود این، باز پول به سوی نقطه ی خروج خویش جریان یابد، این فقط به وسیله ی از سرگرفتن با تکرار تمام دور میسر خواهد بود. اگر من یک چارک گندم را به مبلغ سه لیره ی استرلینگ فروختم و با این سه لیره لباس خریداری کردم آن پول از لحاظ من به طور قطع خرج شده است و دیگر به هیچ وجه با من ارتباطی ندارد. آن پول از آن لباس فروش گردیده است. حالا اگر من دوباره یک چارک گندم بفروشم، پول از نو به سوی من روان می شود ولی نه به سبب معامله ی اول بلکه تنها در نتیجه ی تکرار معامله. به محض این که معامله ی دوم را به انجام رساندم و از نو چیزی خریدم مجدداً پول از من دور خواهد شد. پس در گردش «ک-پ-ک» خرج پول به هیچ وجه ارتباطی با بازگشت آن ندارد. در «پ-ک-پ» به عکس برگشت پول به نحوه ی خرج شدن آن بستگی دارد. بدون این برگشت عمل به هدف نرسیده یا این که پروسه بریده است و هنوز ناتمام، زیرا مرحله ی دوم یعنی فروشی که مکمل و انجام دهنده ی خرید است وجود ندارد.

دور «ک-پ-ک» از مبداء با کالائی آغاز می شود و در انتهای آن نیز کالای دیگری است که خود از دوران خارج می شود و در محیط مصرف می افتند. بنابراین هدف غائی آن مصرف، برآوردن حوائج و در یک کلمه ارزش مصرف است و پس. دور «پ-ک-پ» به عکس از نقطه ی عزیمت با

پول آغاز می شود و سرانجام به همان نقطه بر می گردد. پس علت محرکه و هدف جازم آن ارزش مبادله به خودی خود است.

در دوران ساده دو منتهای دور دارای شکل اقتصادی واحدی است. هر دو طرف کالا هستند و هر دو نیز کالاهائی با مقدار ارزشی یکسانند. ولی از لحاظ کیفی ارزش های مصرف متفاوتی هستند مانند گندم و لباس. مبادله ی محصولات و تبادل مواد مختلفی که در آن ها کار اجتماعی نمایش یافته است در این مورد محتوی حرکت را تشکیل می دهند. اما در مورد گردش «پ-ک-پ» جور دیگر است.

این گردش در نظر اول بی محتوی جلوه می کند زیرا جنبه همان گویی (توتولوژی) دارد. هر دو سر دور دارای شکل اقتصادی یکسانی است. پول در هر دو سو قرار گرفته است و بنابر این ارزش های مصرف که از لحاظ کیفیت متفاوت باشند، وجود ندارند زیرا پول چهره ی دگرسان شده ی کالاهاست که در درون آن ارزش های مصرف ویژه ی کالاها خاموشی یافته است. مبادله ی صد لیره ی استرلینگ با پنبه و سپس باز مبادله ی همین پنبه با یک صد لیره ی استرلینگ، یعنی معاوضه ی پول از راه غیرمستقیم با پول، معاوضه ی چیزی با همان چیز، عملی خالی از هدف و بی فایده به نظر می رسد.^۴

^۴ - مرسیه دولاریویر Mercier de la Rivière به مرکانتی لیست ها بانگ می زند: "پول را با پول مبادله نمی کنند" (کتاب نظام طبیعی و غیره صفحه ۴۸۶). در کتابی که با کاردانی حرفه ای از "بازرگانی" و "احتکار" بحث می کند چنین می توان خواند: "هر تجارت عبارت از مبادله ی اشیاء مختلف النوع است؛ و درست از همین اختلاف است که بهره سرچشمه می گیرد (برای تاجر؟). مبادله یک فوند نان با یک فوندنان... هیچ سودی به بار نمی آورد... و همین امر است که تفاوت ممتاز تجارت را با قمار، که تنها مبادله ی پول در مقابل پول است، روشن می سازد."

(Th. Cerbet: „An Inquiry into the Causes and Modes of the Wealth of Individuals; or the Principles of Trade and Speculation explained.” London ۱۸۴۱, p. ۵)

آن چه مبلغی پول را از مبلغ دیگری پول متفاوت می سازد فقط مقدار آن است. بنابراین این محتوی پروسه ی «پ-ک-پ» به هیچ وجه مرهون اختلاف کیفی بین قطبین آن نیست- زیرا هر دو سر آن پول است- بلکه این مفهوم فقط مرهون اختلاف کمی آن دو است. سرانجام پیش از آن چه بدو در دوران ریخته شده بود، پول از آن بیرون کشیده می شود. پنبه ای که به صد لیره ی استرلینگ خریداری شده بود مثلاً از نو به مبلغ ۱۰۰ + ۱۰ لیره ی استرلینگ یا ۱۱۰ لیره فروخته می شود. پس شکل کامل این پروسه چنین است:

«پ-ک-پ» که در آن «پ = پ + زپ» یعنی مساوی است با پول پیش پرداخت شده به اضافه ی یک زانده- من این زانده یا فزونی نسبت به ارزش بدوی را اضافه ارزش (Surplus- Value) می نامم. بنابراین این ارزشی که بدواً ریخته شده است نه تنها در دوران حفظ می شود بلکه ضمن گردش مقدار ارزشی خود را تغییر می دهد، اضافه ارزشی به خود می افزاید یا به عبارت دیگر ارزش افزا می گردد. و همین حرکت آن را به سرمایه تبدیل می کند.

با این که کوربت متوجه نیست که پ-پ یعنی مبادله ی پول با پول تنها شکل تمیزدهنده ی دوران سرمایه ی تجاری نیست بلکه شکل گردش هر سرمایه است ولی لاقلاً تا این حد قبول دارد که این شکل نوع ویژه ای از بازرگانی، یعنی احتکار (اسپیکولاسیون) با قمار مشترک است. ولی پس از آن مک کلوچ Mac Culloch می رسد و در می یابد که خرید برای فروش خود اسپیکولاسیونی است و بنابراین این تفاوت بین اسپیکولاسیون و تجارت از بین می رود. "هر معامله ای که به وسیله ی آن شخص جنسی می خرد تا آن را مجدداً بفروشد در واقع خود اسپیکولاسیونی است".

(Mac Culloch: A Diction ary practical etc. of Commerce. London ۱۸۴۷, p. ۱۰۰۹.)

پینتو pinto، این پیندار (pindare شاعر غزل سرای معروف یونان. م) بورس آمستردام بی اندازه ساده لوح تر است که می گوید: "تجارت قماری است" (این جمله را از لاک Locke قرض کرده است). و از گدایان نمی توان چیزی برد. اگر بنا باشد بتوان برای مدت طولانی همه چیز را از هرکس برد ناچار باید قسمت اعظم برد را دوباره با میل و رضا پس داد تا بازی را بتوان از سر گرفت".

(Pinto: „Traité de La Circulation et du Crèdit.“ Amsterdam, ۱۷۷۱, p. ۲۳۱.)

البته ممکن است که در «ک-پ-ک» نیز دو سر آن که «ک-ک» است، مثلاً گندم و لباس، مقادیر ارزشی ای باشند که از لحاظ کمی مختلف اند. ممکن است که دهقان گندم خود را بالاتر از ارزش آن بفروشد و یا لباس را پانین تر از ارزش اش خریداری نماید. و نیز به نوبه ی خود امکان دارد که لباس فروش کلاه سر او گذاشته باشد. ولی این قبیل تفاوت ارزشی در مورد خود این شکل از دوران کاملاً تصادفی است. در این شکل دوران، برخلاف «پ-ک-پ»، با معادل بودن دو جهت (مثلاً گندم و لباس) معنی و مفهوم آن از بین نمی رود. به عکس در این مورد تساوی ارزشی طرفین شرط سیر عادی آن است.

حد و هدف تکرار یا تجدید فروش برای خرید، مانند خود پروسه، در جهت غانی ای خارج از آن قرار دارد که عبارت از مصرف و رفع احتیاجات معین است. به عکس در مورد خرید به منظور فروش آغاز و انجام یکی است، پول است و ارزش مبادله است و از همین جاست که حرکت مزبور پایان ندارد.

درست است که «پ» تبدیل به «پ + زپ» شده و یک صد لیره ی استرلینگ مبدل به ۱۰۰ + ۱۰ گردیده است ولی اگر صرفاً از لحاظ کیفیت توجه شود ۱۱۰ لیره ی استرلینگ با یک صد لیره ی استرلینگ تفاوتی ندارد زیرا هر دو پول اند. و اگر از جهت کمیت مورد نظر قرار گیرد ۱۱۰ لیره ی استرلینگ مبلغ ارزشی محدودی است مانند ۱۰۰ لیره ی استرلینگ. اگر ۱۱۰ لیره ی مزبور به صورت پول خرج شود نقش خود را از دست می دهد و دیگر سرمایه نیست. و اگر از گردش بیرون کشیده شود به صورت گنج، محجر می گردد و به اندازه ی پیشیزی هم زیاد نخواهد شد ولو این که تا روز قیامت سر جای خود بماند. ولی به محض این که قرار می شود که ارزش، ارزش افزا گردد، برای ۱۱۰ لیره همان احتیاج ارزش افزائی احساس می شود که برای

۱۰۰ لیره ی استرلینگ زیرا هر دو بیان های محدودی از ارزش مبادله هستند، و بنابر این هر دو این وظیفه را عهده دارند که به وسیله ی افزایش مقدار، خویشتن را به ثروت مطلق نزدیک کنند. در واقع برای یک لحظه ارزش ۱۰۰ لیره ای پیش ریخته از اضافه ارزش ۱۰ لیره ای که در دوران به او افزوده شده است متمایز می شود ولی بلافاصله این تفاوت زائل می گردد. این طور نیست که در پایان پروسه از یک طرف ارزش بدوی یعنی ۱۰۰ لیره و از سوی دیگر اضافه ارزش ۱۰ لیره ای بیرون آید. آن چه حاصل می شود عبارت از ارزشی است به مبلغ ۱۱۰ لیره ی استرلینگ که برای آغاز پروسه ی ارزش افزائی عیناً در همان شکل مناسبی قرار دارد که ۱۰۰ لیره ی بدوی قرار داشت. در پایان حرکت مانند آغاز آن باز پول بیرون می آید^۵. بنابر این پایان هر دوری که ضمن آن خرید برای فروش انجام می گیرد، به خودی خود آغاز دور جدیدی را به وجود می آورد. دوران ساده ی کالا، فروش برای خرید، به مثابه ی وسیله ای برای مقصود نهائی نی است که خارج از دوران واقع شده است و آن عبارت از تملک ارزش های مصرف، ارضاء حوائج است. ولی به عکس گردش پول به مثابه ی سرمایه، خود مقصود بلاصالحه است زیرا ارزش افزائی ارزش فقط در درون این حرکت دائماً تجدید یافته انجام پذیر است. پس حرکت سرمایه نامحدود است.^۶

^۵ - "سرمایه تقسیم می شود... به سرمایه ی بدوی و نفع یعنی زائده ی سرمایه ... با این که خود عمل بلافاصله این نفع را به سرمایه تبدیل می کند و با آن در جریان قرار می گیرد." (فریدریش انگلس):

„Umrisse zu einer Kritik der Nationalökonomie“ in „Deutsch-Französische Jahrbücher“, Herausgegeben von Arnold Ruge und Karl Marx. Paris ۱۸۴۴, s. ۹۹)

^۶ - ارسطو اکونومیک را در مقابل خرماتی سنتیک Chrematistique می گذارد و اکونومیک را مبداء حرکت خود قرار می دهد. تا آن جا که اکونومیک عبارت از فن تملک است

دارنده ی پول به مثابه ی عامل ذی شعور این حرکت، سرمایه دار می شود. شخصیت وی یا بهتر بگوئیم جیب او مبداء حرکت و نقطه ی رجعت پول است. محتوی عینی این دوران یعنی، ارزش افزایی ارزش، هدف ذهنی اوست و تا هنگامی که یگانه جهت محرکه معاملات وی فقط تملک روزافزون ثروت مجرد

به تهیه ی خواسته هائی که برای زندگی ضرور و برای خانه و دولت مفید است محدود می گردد. "ثروت حقیقی عبارت از این قبیل ارزش های مصرف است زیرا مقدار این نوع از تملک که برای کامروائی در زندگی کافی است نامحدود نیست. اما نوع دیگری از فن تملک هست که مرجحاً و به درستی خرماتی ستیک نامیده می شود و طبق آن برای ثروت و تملک وجود هیچ گونه حد و مرزی به نظر نمی رسد. تجارت کالا (کلمه ی یونانی کاپه لیکه Kapelike از لحاظ لغوی به معنای خرده فروشی و کاسبی است و ارسطو این اصطلاح را از آن جهت به کار می برد که در این شکل، ارزش مصرف برتری دارد) ماهیتاً جزء فن خرده ماتی ستیک نیست زیرا در این مورد مبادله فقط بر سر آن چیزی است که برای خود آنان (فروشنده و خریدار) لازم است". سپس ارسطو تحقیق خود را بسط می دهد و می گوید "به همین سبب است که شکل ابتدائی تجارت کالا معاوضه ی جنس با جنس بوده ولی در نتیجه ی گسترش آن، پیدایش پول ضرورت یافته است. با کشف پول معاوضه ی جنس به جنس ضرورتاً به (کاپه لیکه)، به تجارت کالا منجر شد و این تجارت نیز در تضاد با جهت اولیه ی خویش به خرده ماتی ستیک یعنی به فن پول درآری مبدل گردید. تفاوت خرده ماتی ستیک با اکونومیک در این است که "برای خرده ماتی ستیک دوران سرچشمه ی ثروت است و چنین به نظر می رسد که وی به دور پول می چرخد زیرا پول آغاز و انجام این نوع مبادله است. به همین سبب برای آن ثروتی که خرده ماتی ستیک می جوید پایان و حدی نیست. هم چنین هر فنی که هدفش، نه به مثابه ی وسیله بلکه به عنوان مقصود غائی تلقی شود، در طلب خویش نامحدود است زیرا وی می کوشد خویشتن را بیش از پیش به هدف نزدیک کند در صورتی که فونی که فقط وسیله ی بودن را هدف خویش قرار داده اند نامحدود نیستند زیرا نفس هدف، خود حدی برای آن ها تعیین می کند. چنین است که برای هدف خرده ماتی ستیک نیز حد و مرزی وجود ندارد زیرا هدفش غناء مطلق است. اما اکونومیک برخلاف خرده ماتی ستیک محدود است... مقصود اولی چیزی است که با پول متفاوت است در صورتی که مقصود دومی افزایش خود پول است... اختلاط این دو شکل که به هم در می آمیزند، برخی را بر آن داشته است که نگاه داری و افزایش بی نهایت پول را هدف غائی اکونومیک بیانگذارند."

(ارسطو: در باره ی جمهوریت De Republica چاپ Bekker کتاب اول- فصل هشتم و نهم و بعد).

تذکر مترجم: مصنف کاپیتال در برابر کلیه ی نقل قول هائی که از ارسطو کرده متن یونانی آن را نیز ذکر نموده است. چون با وسائلی که اکنون ترجمه ی سرمایه به چاپ می رسد امکان نقل متون یونانی وجود ندارد و از سوی دیگر آوردن جمله ها با خط یونانی برای خواننده ی ایرانی تجمل زانندی به نظر می رسد در این جا فقط به ذکر ترجمه ی فارسی آن نقل قول ها اکتفا شد. بدیهی است در صورتی که چاپ کاملی از کتاب کاپیتال در آینده میسر گردد لازم است که این متن ها عیناً به زبان و خط یونانی قید شود.

است، وی به مثابه ی سرمایه دار یا سرمایه ای عمل می کند که شخصیت یافته و دارای اراده و شعور است. پس هرگز نباید ارزش مصرف را هدف مستقیم سرمایه داران تلقی نمود^۷. و نیز هدف مزبور عبارت از نفع واحد و منفردی نیست، بلکه تنها حرکت بدون انقطاع نفع مقصود است^۸. این انگیزه ی مطلق تمول، این شهوت شکار ارزش^۹ بین سرمایه دار و گنج ساز مشترک است اما در حالی که گنج ساز فقط سرمایه دار دیوانه ای ست، سرمایه دار گنج ساز عاقلی است.

افزایش بیکران ارزش را که گنج ساز می جوید و آن را در رهاندن پول از آسیب دوران جست و جو می کند^{۱۰}، سرمایه دار که عاقل تر است، از راه رها ساختن پی در پی پول در دوران به دست می آورد.^{۱۰*}

^۷ - "کالاها (این جا به معنای ارزش های مصرف) هدف جازم سرمایه داری که به معاملات می پردازد نیستند... هدف جازم وی پول است." (Th. Chalmers: „on Political Economy etc. چاپ دوم. لندن ۱۸۳ صفحه ۱۶۵-۱۶۶)

^۸ - "اگر بازرگان فایده ای را که به دست آورده است تقریباً به هیچ می شمارد برای آن است که نظرش همواره معطوف به نفع آینده است (۱۷۶۵) A. Genovesi: „Lezioni di Economia Civile) چاپ اقتصادپون ایتالیایی تألیف کوستودی Custodi بخش جدید، جلد ۸، صفحه ۱۳۹)

^۹ - "شهوت ارضاء نشدنی نفع، جوع لعنتی طلا (auri sacra fames) همواره مشخص سرمایه دار است (Mac Culloch: The Principles of Political Economy. لندن ۱۸۳۰ صفحه ۱۷۹)

بدیهی است این اظهار نظر ممانع از آن نیست که همین ماک کلوچ و امثال وی در مورد اشکالات علمی مثلاً هنگامی که بحث بر سر اضافه تولید است، همین سرمایه دار را به بورژوازی نیکی مبدل کند که فقط به ارزش مصرف می پردازد و حتی جوع غول آسانی برای کفش و کلاه و تخم مرغ و پنجه و سایر اقلام بسیار خودمانی ارزش مصرف گریبان گیر وی می شود.

^{۱۰} - فعل یونانی (sòzèfn) به معنای رهاندن و نجات دادن یکی از شیوه های بیان ویژه ی یونانی ها برای گنج سازی و زراندوزی است. مصدر انگلیسی to save نیز در عین حال به معنای رهاندن و پس انداز کردن است.

^{۱۰*} - "آن بی نهایتی را که اشیاء در سیر صعودی به دست نمی آورند در حرکت دورانی دارا می شوند." (گالیانی: درباره ی پول صفحه ۱۵۶) Della Monetav P. ۱۵۶)

اشکال مستقل، اشکال پولی نی که ارزش کالاها در دوران ساده به خود می گیرند فقط واسطه ی مبادله ی کالاها هستند و در نتیجه ی نهانی حرکت ناپدید می گردند. به عکس در دوران «پ-ک-پ»، کالا و پول هر دو فقط مانند صور وجودی مختلف خود ارزش عمل می کنند که پول صورت عام و کالا صورت ویژه ی آن، یا به عبارت دیگر فقط صورت وجودی مستور آن است^{۱۱}. ارزش همواره از شکلی به شکل دیگر می گذرد بدون این که خویشتن را طی این حرکت گم کند و بدین طریق به موضوع* خود کاری مبدل می شود. اکنون اگر صورت های پدیده ای خاصی که ارزش ارزش افزا در جریان زندگی خویش متوالیاً به دست می آورد تثبیت گردد آن گاه این نکات روشن می شود: سرمایه پول است، سرمایه کالا است.^{۱۲}

ولی این جا در واقع ارزش موضوع پروسه ای قرار می گیرد، که در درون آن با تبادل مستمر اشکال پول و کالا، مقدار خود ارزش تغییر می کند، به مثابه ی اضافه ارزش از خودش به مثابه ی ارزش بدوی جداً می شود و خود به خود ارزش افزا می گردد. زیرا حرکتی که به وسیله ی آن ارزش، اضافه ارزش کسب می کند، حرکت خود ارزش و ارزش افزائی خود اوست و

^{۱۱} - "ماده سرمایه ساز نیست بلکه ارزش ماده است که سرمایه می سازد."

(J. B. Say: „Traité d’Economie Politique,“ 3^{ème} editien. Paris ۱۸۱۷. T.II. P. ۴۲۹)

(ژان باتیست سه: دوره ی علم اقتصاد. چاپ سوم. پاریس ۱۸۱۷. جاد دوم ص ۴۲۹)

*- موضوع در مفهوم منطقی کلمه در برابر محمول: Subjekt, sujet

^{۱۲} - "وسیله دورانی (Currency) که به منظور تولیدی به کار می رود سرمایه است." (Macleod: „The Theory and Practice of Banking.” London ۱۸۵۵. Vol.)

(I. ch. I. P. ۵۵) (مک لود: تئوری و عمل بانک داری، لندن ۱۸۵۵)
"سرمایه کالا است." (James Mill: „Elements of Political Economy“، London)

(۱۸۲۱. P. ۷۴.)

جیمس میل. دوره ی مختصری از علم اقتصاد. لندن ۱۸۲۱. صفحه ی ۷۴)

بنابر این خود- ارزش زانی است. وی این خاصیت سحرآمیز ارزش آفرینی را از آن جا به دست آورده که خود ارزش است. وی بچه می کند و یا لاقط تخم طلائی می گذارد.

ارزش به مثابه ی موضوع اساسی چنین پروسه ای که در درونش وی شکل پولی و شکل کالائی را گاهی جذب و زمانی دفع می کند ولی خویشتن را ضمن این تغییرات نگاه می دارد و بسط می دهد، پیش از هر چیز احتیاج به شکل مستقلی دارد تا به وسیله ی آن بتوان یکی بودن وی را با خودش بالمعاینه دید. و این شکل را ارزش تنها در پول به دست می آورد. به همین سبب پول مبداء و انتهای هر پروسه ی ارزش افزائی است. بدو ۱۰۰ لیره ی استرلینگ بود و اکنون ۱۱۰ لیره شده است و غیره. ولی خود پول در این جا فقط به مثابه ی یک شکل ارزش تلقی می شود زیرا ارزش دارای شکل دوگانه ای است. بدون پذیرفتن شکل کالائی پول سرمایه نمی شود. پس پول در این جا برخلاف مورد گنج سازی با کالا از در ستیزه وارد نمی شود. سرمایه دار می داند که همیشه کالاها، هر قدر پلید به نظر رسند و بدبو باشند، روحاً و حقیقتاً پول و معنا یهودیان ختنه شده ای هستند و به همین سبب برای این که از پول بتوان پول بیش تری درآورد وسیله ی معجزآسانی به شمار می روند.

اگر در مورد دوران ساده، ارزش کالاها در برابر ارزش مصرف آن ها، در بهترین حالات، شکل مستقل پولی به خود می گیرد، در این جا ارزش ناگهان مانند جوهر متحوّل و خود به خود متحرکی جلوه می کند که برای وی کالا و پول هر دو فقط شکل اند. از این هم بالاتر. به جای آن که معرف مناسبات کالائی باشد می توان گفت که اکنون ارزش با خود به نفسه مناسبات خصوصی

برقرار می‌کند. به مثابه‌ی ارزش بدوی وی از خودش به مثابه‌ی اضافه ارزش متمایز می‌گردد، هم چنان که خداوند پدر* به مثابه‌ی خداوند پسر** از خویش متفاوت می‌شود با این که هر دو هم سن اند و در واقع یک شخصیت را تشکیل می‌دهند. به همین سبب تنها به وسیله‌ی اضافه ارزش ۱۰ لیره ای است که ۱۰۰ لیره‌ی پیش پرداخته سرمایه می‌شود و به محض این که چنین شد، یعنی پسر و به وسیله‌ی پسر پدر نیز به دست آمد، این تفاوت از نو ناپدید می‌شود و هر دو در ۱۱۰ لیره‌ی استرلینگ یگانگی می‌یابند.

چنین است که ارزش، ارزش خودتاز و پول پیش تاز می‌شود و از این رو سرمایه می‌گردد. ارزش از دوران بیرون می‌آید و از نو به آن جا بر می‌گردد، خود را در آن جا نگاه می‌دارد و در میان آن چند برابر می‌شود، با مقدار بزرگ تر از آن جا باز می‌گردد و دائماً از نو همین جریان را از سر می‌گیرد^{۱۳}. «پ-پ»، یعنی پولی که پول می‌زاید – **money which begets money** – این است توصیف سرمایه از زبان نخستین مترجمین آن که مرکانتی لیست ها هستند.

چنین به نظر می‌رسد که خرید برای فروش یا دقیق تر بگوئیم خرید برای گران تر فروختن، «پ-ک-پ»، فقط شکلی است که به نوعی از سرمایه، به

*- اشاره به توضیح تثلیث در مذهب مسیح است که آب و این و روح القدس در عین این که از یکدیگر متمایزند یکی هستند یا به تعبیر هاتف اصفهانی:

"در سه آئینه شاهد ازلی پرده از روی تابناک افکند"

**- باز زیرنویس قبلی

^{۱۳} - "سرمایه... ارزشی است که مستمراً چند برابر می‌شود".

(Sismondi: „Nouveaux principes de l’Economie politique“ Paris ۱۸۱۹. T. I. P. ۸۸- ۸۹)

(سیسموندی: اصول جدید علم اقتصاد. پاریس ۱۸۱۹. جلد اول صفحات ۸۸ و ۸۹)

سرمایه ی تجاری، منحصر است. ولی سرمایه ی صنعتی نیز عبارت از پولی است که به کالا تبدیل می شود و به وسیله ی فروش کالا از نو تبدیل به مبلغ بیش تری پول می گردد. اعمالی که در فاصله ی بین خرید و فروش خارج از محیط دوران انجام می شود، به هیچ وجه تغییری در شکل این حرکت نمی دهند. و بالاخره در مورد سرمایه ی ربائی، دوران «پ-ک-پ» به صورت کوتاه شده و نتیجه ی بلاواسطه ی آن و به عبارت دیگر با سبکی موجز دیده می شود یعنی به صورت «ک-ک»، به صورت پولی که مساوی با پولی بیش تر و ارزشی که بزرگ تر از خود اوست.

پس در واقع «پ-ک-پ» فورمول عام سرمایه است هم آن چنان که بلاواسطه در محیط دوران دیده می شود.

۲- تضادهای فورمول عام

شکل گردشی که در درون آن پول به سرمایه قلب می شود ناقض همه ی قوانینی است که تا کنون درباره ی ماهیت کالا، ارزش، پول و خود دوران بیان شده است. آن چه شکل مزبور را از دوران ساده متمایز می سازد ترتیب معکوس توالی همان دو پروسه ی متقابل یعنی فروش و خرید است. ولی چگونه این تفاوت کاملاً صوری می تواند در ماهیت این پروسه چنین تغییر سحرآسانی بدهد؟

علاوه بر این، معکوس شدن مراحل فقط برای یکی از سه دوست سوداگر، که با یکدیگر معامله می کنند، وجود دارد. من مانند یک سرمایه دار از «الف» کالانی می خرم و سپس آن را به «ب» می فروشم در حالی که به مثابه ی کالادار ساده کالانی به «ب» می فروشم و از «الف» کالانی خریداری می کنم.

این تفاوت برای دو سوداگر «الف» و «ب» وجود ندارد. آن‌ها فقط به مثابه‌ی خریدار و فروشنده وارد معامله می‌شوند. در برابر آن‌ها هر بار من به مثابه‌ی پول‌دار ساده یا مانند صاحب کالائی عادی، خریدار یا فروشنده، قرار می‌گیرم و در واقع در هر دو سلسله‌ی معامله من با شخصی فقط به مثابه‌ی خریدار و با شخص دیگری تنها به مثابه‌ی فروشنده مواجه هستم، در برابر یکی مانند پول و در مقابل دیگری مانند کالا قرار می‌گیرم. برای هیچ کدام از آن‌ها من نه سرمایه‌تلقی می‌شوم نه سرمایه‌دار یا نماینده‌ی چیزی که ممکن است بیش از پول و کالا باشد و یا بتواند تأثیری خارج از پول یا کالا اعمال نماید. برای من خریدی که از «الف» و فروشی که به «ب» کرده‌ام سلسله‌ی واحدی را تشکیل می‌دهند. ولی هم بستگی بین این دو مسأله فقط برای من وجود دارد و بس. «الف» به هیچ وجه نگران معامله‌ی من با «ب» نیست چنان‌که «ب» علاقه‌ای به معامله‌ی من با «الف» ندارد. اگر من کوشش می‌کردم به آن‌ها نشان دهم که با معکوس ساختن ترتیب سلسله‌ی معاملات چه شایستگی ویژه‌ای بروز داده‌ام آن‌ها به من ثابت می‌کردند که من درباره‌ی نفس ترتیب سلسله‌ی معاملات در اشتباهم و مجموع معامله از خرید آغاز نشده و به فروش خاتمه نیافته بلکه به عکس با فروش شروع شده و با خرید پایان یافته است. در واقع نخستین عمل من یعنی خرید از نقطه‌ی نظر «الف» فروش و دومین عمل من یعنی فروش، از نقطه‌ی نظر «ب» خرید بوده است. حالا اگر «الف» و «ب» ناراضی باشند خواهند گفت که همه‌ی این ترتیب توالی مراحل زائد و حقه‌بازی بوده است. و از این پس «الف» کالا را مستقیماً به «ب» خواهد فروخت و «ب» نیز مستقیماً از «الف» خریداری خواهد نمود. در این صورت مجموع معامله به یک عمل یک‌جانبه‌ی دوران

عادی کالاها تبدیل می گردد. یعنی فروش ساده از نقطه ی نظر «الف» و خرید ساده از دیدگاه «ب». بنابر این دیده می شود که با معکوس ساختن ترتیب توالی مراحل ما از محیط دوران ساده ی کالاها بیرون نیامده ایم و ناچار برای ما مطالعه ی این مطلب باقی می ماند که آیا بنا بر ماهیت خود است که دوران ارزش افزائی ارزش های وارد در محیط خویش و تشکیل اضافه ارزش را ممکن می سازد یا نه.

اکنون پروسه ی دوران را در شکلی مورد نظر قرار دهیم که فقط به صورت مبادله ی ساده ی کالاها نموده می شود. این همواره در مواردی پیش می آید که دو دارنده ی کالا از یکدیگر کالا می خردند و ترازنامه ی مطالبات پولی متقابل آن ها در سر موعد به هم در می شود. پول در این جا فقط به مثابه ی شمار پول یا وسیله ی محاسبه به کار می رود برای این که ارزش کالاها را در بهای آن ها بیان نماید ولی در برابر کالاها به صورت مادی خود قرار نمی گیرد. بدیهی است تا آن جا که صحبت بر سر ارزش مصرف است هر دو مبادله کننده می توانند برد داشته باشند. هر دو نفر کالاهائی را که برایشان بی فایده است از سر خود باز می کنند و کالاهائی به دست می آورند که از جهت مصرف مورد احتیاج آن هاست. ولی این فایده ممکن است منحصر به موردی که ذکر شد نباشد. «الف» که شراب می فروشد و گندم می خرد. شاید بیش از آن چه دهقان گندم فروش «ب» می تواند در زمان کار واحد شراب بیاندازد، شراب تولید می کند و دهقان گندم کار «ب» شاید بیش از آن چه دهقان شراب ساز «الف» در زمان کار یکسان می تواند گندم تولید کند، گندم به دست می آورد.

پس گندم و شرابی که «الف» و «ب» به دست می آورند بیش از آن مقداری است که در صورت نبودن مبادله هر یک از آن دو می بایست برای خود شراب و گندم تولید نماید. بنابر این تا آن جا که صحبت بر سر ارزش مصرف است می توان گفت که: "مبادله عبارت از معامله ای است که به وسیله ی آن هر دو طرف برنده اند"^{۱۴}. ولی در مورد ارزش مبادله مطلب دیگر است. "کسی که شراب بسیار دارد ولی اصلاً گندم ندارد با شخص دیگری که گندم بسیار دارد و اصلاً شراب ندارد دادوستد می کند: بین آن ها مبادله ای به ارزش ۵۰ از گندم در برابر ارزشی ۵۰ از شراب سر می گیرد. این مبادله برای هیچ یک از آنان از دیداد ثروت نیست زیرا هر یک از آن ها قبل از مبادله دارای ارزشی برابر با آن چه بدین وسیله به دست آورده بوده است"^{۱۵}. این که پول به مثابه ی وسیله ی دوران، بین کالاها واسطه باشد و بدین طریق عمل خرید و فروش به طور محسوس از هم جدا گردند، تغییری در خود مسأله نمی دهد"^{۱۶}. پیش از آن که کالاها وارد گردش شوند ارزش آن ها در بهاءشان بیان شده است، بنابر این ارزش شرط دوران است نه نتیجه ی آن"^{۱۷}.

اگر به نحو انتزاعی مسأله را مورد دقت قرار دهیم یعنی از تصادفاتی که به هیچ وجه ناشی از قوانین ذاتی دوران نیستند صرف نظر نماییم، آن گاه در

^{۱۴} - "مبادله معامله ی قابل تحسینی است که در آن هر دو طرف عقد همیشه (!) برنده اند" (Destutt de Tracy: „Traité de la Volonté et de ses effets.“ Paris ۱۸۲۶ P. ۶۸) همین کتاب بعدها تحت عنوان Traité d’Economie Politique منتشر شد.

^{۱۵} - (Mercier de la Rivière: „L’ordre naturel etc.“, P. ۵۴۴)
^{۱۶} - "هیچ چیزی به خودی خود بی تفاوت تر از این نیست که یکی از این دو ارزش، پول باشد یا هر دو کالای عادی باشند". (مرسیه دولاریویر: همان کتاب صفحه ی ۵۴۴ (Mercier de la Rivière, l. c. P. ۵۴۴))

^{۱۷} - "این معامله کنندگان نیستند که درباره ی ارزش تصمیم می گیرند؛ ارزش پیش از قرارداد مسلم شده است." (Le Trosne: „De l’Intérêt Socialy P. ۹۰۶)

دوران کالاها به غیر از جانشین شدن ارزش مصرفی به جای ارزش مصرف دیگر، جز استحاله، جز تغییر شکل ساده ی کالا، هیچ اتفاق دیگری رخ نمی دهد. همواره همان ارزش یعنی همان مقدار از کار اجتماعی شینیت یافته در دست همان صاحب کالا باقی می ماند. بدواً به صورت کالای خودش، سپس در چهره ی پولی که در آن تغییر شکل یافته و بالاخره در کالائی که از نو پول در آن مستحیل گردیده است. این دگرسانی به هیچ وجه تغییری در مقدار ارزشی نمی دهد. ولی تنها تغییری که در این پروسه عارض ارزش کالا می گردد منحصر به تغییری است که در شکل پولی آن به وجود می آید. در ابتدا شکل پولی ارزش به صورت بهای کالائی که عرضه شده است، سپس مانند مبلغی پول که قبلاً ضمن قیمت ها بیان گردیده بود و بالاخره به مثابه ی بهای کالائی برابر خود، وجود دارد. این تغییر شکل به خودی خود به همان اندازه در تغییر مقدار ارزش بی تأثیر است که فی المثل مبادله ی یک اسکناس پنج لیره ای با لیره ی طلا یا مسکوکات نیم لیره ای و شیلینگ. بنابر این چون دوران کالاها فقط موجب تغییر شکلی در ارزش آن ها می گردد، اگر پدیده در شکل خالص خود جریان یابد، از آن جز مبادله ی برابرها چیز دیگری نتیجه نمی شود.

به همین سبب است که اقتصاد عامیانه نیز، با وجود این که کم ترین وقوفی از چگونگی ارزش ندارد، آن گاه که می خواهد به سبک خویش پدیده را خالص مورد مطالعه قرار دهد چنین فرض می کند که عرضه و تقاضا یکدیگر را جبران می کنند یعنی به طور کلی تأثیر آن ها از بین رفته است. بنابر این اگر از لحاظ ارزش مصرف هر دو مبادله کننده می توانند سود کنند، از جهت ارزش مبادله هر دو نمی توانند برد داشته باشند. در این جا آن مثلی که

می گوید: "آن جا که برابری است سودی نیست"^{۱۸} بیش تر صدق می کند. در واقع ممکن است کالاها به بهائی دور از ارزش خویش فروخته شوند ولی این انحراف به مثابه ی نقض قانون مبادله ی کالاها تلقی می شود^{۱۹}. مبادله ی کالاها در شکل خالص خود عبارت از مبادله ی برابرهاست و بنابر این هیچ وسیله ای برای ارزش افزائی نیست.^{۲۰}

به همین جهت کوشش هائی که به منظور وانمود گردش کالاها به مثابه ی سرچشمه ی اضافه ارزش به عمل آمده تقریباً همیشه با درهمی و مخلوط ساختن ارزش مصرف و ارزش مبادله توأم بوده است. به طور نمونه می توان از کندیلاک* مثال آورد که می گوید: "این اشتباه است که در مبادلات ارزش های مساوی دادوستد می شوند. به عکس هر یک از معامله کنندگان همواره ارزش کم تری می دهد و ارزش بزرگ تری می ستاند... در حقیقت اگر همواره ارزش مساوی در برابر ارزش مساوی مبادله می شد برای هیچ یک از مبادله کنندگان سودی نمی بود در صورتی که هر دوی آن ها از مبادله سود می برند یا باید از آن منتفع شوند. چرا؟ زیرا اشیاء فقط در نسبت با احتیاجات ما ارزش دارند. آن چه برای یکی اضافه است برای دیگری منهاست و

۱۸ - „Dove è egualità, non lucro.

(Galiani: „ Della Moneta“, Custodi, Parte Moderna, T. IV. P. ۲۴۴)

۱۹ - هنگامی که سببی خارجی موجب تقلیل یا ترقی قیمت ها گردد مبادله به زبان یکی از طرفین انجام می گیرد. در این صورت برابری نقض شده است ولی این زبان ناشی از همین

علت است نه از مبادله. " (Le Trosne: „ De l'Intèrèt Social“, P. ۹۰۴)

۲۰ - "مبادله ذاتاً عبارت از قراردادی است بر پایه ی برابری که برای ارزشی مساوی با ارزش دیگر بسته می شود. بنا بر این مبادله وسیله ی متمول شدن نیست زیرا همان قدر که می دهند می ستانند." (لوترون Le Trosne همان کتاب صفحه ی ۹۰۳ و بعد)

* - Condillac, Etienne Bonnot de - (۱۷۱۵ - ۱۷۸۰). فیلسوف فرانسوی که تا حدی به ماتریالیزم نزدیک شده است لیکن فلسفه ی وی که مبتنی بر حسّیات است و مدعی است تمام شناسائی و معرفت در آخرین تحلیل از حس و احساس ناشی می شود وی را به ایده آلیزم سوق داده است. در مورد علم اقتصاد وی تابع مکتب و سیستم فیزیوکرات هاست.

بالعکس... ما اشیائی را که برای مصرف خود لازم داریم به معرض فروش نمی گذاریم بلکه مازاد خود را می فروشیم... ما می خواهیم چیزی را که به درد ما نمی خورد بدهیم تا چیزی را که برای ما لازم است فراهم کنیم. ما می خواهیم کم تر را در برابر بیش تر بدهیم... طبیعی است هنگامی که اشیاء مورد مبادله از لحاظ ارزش، مساوی با مقدار واحدی پول تلقی شوند، این قضاوت که در مبادلات گویا ارزش مساوی می دهند و ارزش مساوی می ستانند پیش می آید... ولی باید ملاحظه ی دیگری در حساب ما وارد شود و آن دانستن این نکته است که آیا ما هر دو مازادی را در برابر چیز لازمی مبادله می کنیم یا نه^{۲۱}.

دیده می شود که چگونه کندیلاک نه تنها ارزش مصرف و ارزش مبادله را با هم مخلوط می کند بلکه واقعاً به طور کودکانه به جای جامعه ای که دارای تولید کالائی پیش رفته است وضعی را قرار می دهد که در آن تولیدکننده وسائل معیشت خویش را شخصاً تولید می کند و فقط آن چه زیادتز از احتیاجات شخصی اوست یعنی مازادش را در دوران می ریزد.^{۲۲} با وجود این اقتصاددانان جدید نیز هر بار که می کوشند شکل تکامل یافته ی مبادله ی کالاها یعنی بازرگانی را به مثابه ی زاینده ی اضافه ارزش وانمود

^{۲۱} Condillac: „Le Commerce et le Gouvernement“ èdit. Daire et)

(Molinari, Dans les Mèlanges d'Économie Politique. Paris ۱۸۴۷, P. ۲۶۷

^{۲۲} - لوترون Le Trosne با درستی بیش تری به دوست خود کندیلاک پاسخ می گوید: "در یک جامعه ی تکامل یافته... هیچ نوع مازادی وجود ندارد". در عین حال با تذکر طنزآمیزی سر به سر او می گذارد و می گوید: "اگر هر دو معامله کننده به طور مساوی زیادتز می ستانند و به طور مساوی کم تر می دهند در این صورت هر یک از آن ها به اندازه ی دیگری به دست می آورد". نظر به این که کندیلاک کم ترین درکی از ماهیت ارزش مبادله ندارد، آقای پروفیسور روشر Roscher وی را به مثابه ی مرشد نظریات کودکانه ی خود پذیرفته است. مراجعه کنید به کتاب او تحت عنوان: „Die Grundlage der Nationalökonomie.“ Dritte Auflage. ۱۸۵۸.

نمایند، اغلب استدلال کنديلاک را تکرار می کنند. مثلاً چنین گفته شده است: "بازرگانی بر ارزش فرآورده ها می افزاید زیرا همین فرآورده ها در دست مصرف کننده بیش تر ارزش دارند تا در دست تولید کننده. بنابر این بازرگانی باید اکیداً (Strictly) به مثابه ی یک عمل تولیدی تلقی شود"^{۲۳}. ولی هیچ کس در برابر کالاها دوبار پرداخت نمی کند، یک مرتبه برای ارزش مصرف و بار دیگر برای ارزش مبادله ی آن ها. و نیز اگر ارزش مصرف کالا برای خریدار مفیدتر از فروشنده است، شکل پولی آن برای فروشنده سودمندتر از خریدار است. آیا در غیر این صورت وی کالا را می فروخت؟ پس به همین قرار آن گاه که مثلاً خریدار جوراب تاجر را تبدیل به پول می کند می توان گفت که وی اکیداً (Strictly) یک "عمل تولیدی" انجام می دهد.

بدیهی است هنگامی که کالاها یا کالاها و پول که از لحاظ ارزش یکسانند، یعنی برابرها، با یکدیگر مبادله می شوند هیچ کس از دوران بیش از ارزشی که آورده است نخواهد برد. بنابر این تشکیل هیچ گونه اضافه ارزشی وقوع نمی یابد. ولی با این که پروسه ی دوران کالاها در شکل خالص خود عبارت از مبادله ی برابرهاست معذالک در واقعیت امور به صورت خالص نمی گذرد. پس فرض کنیم که مبادله بین نابرابرها انجام می گیرد.

به هر صورت در بازار تنها مبادله کننده در برابر مبادله کننده قرار می گیرد و قدرتی که این اشخاص نسبت به یکدیگر اعمال می کنند جز نیروی کالاهای آنان چیز دیگری نیست. تفاوت مادی ای که بین کالاها وجود دارد جهت مادی مبادله است و کالاداران را متقابلاً به هم وابسته می کند به طوری که هیچ کدام از آنان مورد احتیاج خود را در دست ندارد و هر کدام از آن ها مورد نیازمندی

S. P. Newman: „Elements of Political Economy“, Andover and -^{۲۳}
New-York. ۱۸۳۰. P. ۱۷۰.

دیگری را در اختیار دارد. به غیر از این تفاوت مادی در ارزش مصرف فرق دیگری نیز وجود دارد و آن اختلاف بین شکل طبیعی و شکل دگرسان شده ی آن ها یعنی تفاوت بین کالا و پول است. تنها از این رو است که کالاداران نیز به مثابه ی فروشنده و صاحب کالا و خریدار و صاحب پول از هم تمیز داده می شوند.

حالا فرض کنیم که برحسب امتیاز مرموزی به فروشنده اختیار داده شده باشد که کالای خود را بالاتر از ارزش آن بفروشد. مثلاً به جای ۱۰۰ که ارزش آن است ۱۱۰، یعنی اسماً با اضافه قیمتی برابر با ۱۰٪ فروش کند. بدین طریق فروشنده اضافه ارزشی معادل ۱۰ به جیب می زند. ولی وی پس از فروشنده بودن خریدار می شود. اکنون کالادار سومی به مثابه ی فروشنده به وی بر می خورد و به نوبه ی خود از امتیاز ده درصد گران فروشی استفاده می کند. مردک ما به مثابه ی فروشنده ۱۰ سود برده و به عنوان خریدار ۱۰ زیان کرده است^{۲۴}. در واقع نتیجه ی نهائی عبارت از این است که عموم کالاداران کالای خود را ۱۰٪ بالاتر از ارزش به یکدیگر بفروشند و این عیناً چنان است که گوئی همه ی اجناس خود را به ارزش واقعی فروخته باشند. چنین افزایش عمومی بهای اسمی کالاها دارای همان اثر است که اگر مثلاً ارزش کالاها را به جای طلا و نقره سنجیده باشند. نام های پولی کالاها یعنی قیمت کالاها افزایش می یابد در حالی که روابط ارزشی آن ها یکسان باقی مانده است.

^{۲۴} - "با افزایش ارزش اسمی محصولات... فروشنندگان متمول نمی شوند... زیرا آن چه را که آنان به مثابه فروشنده می برند عیناً در خصلت خویش به عنوان خریدار می بازند." (The Essential Principles of the Wealth of Nationsetc. London, ۱۷۹۷, P. ۶۶.)

حالا به عکس فرض کنیم که خریدار این امتیاز را یافته است که کالاها را پائین تر از ارزش آن ها بخرد. این جا حتی لازم به تذکر نیست که خریدار دوباره فروشنده می شود زیرا وی پیش از آن که خریدار شود فروشنده بوده و قبلاً پیش از آن که ۱۰٪ به عنوان خریدار سود کند ده درصد ضمن فروش زیان برده است.^{۲۵} باز از نو همه چیز به حال گذشته باقی مانده است.

پس تشکیل اضافه ارزش و بالنتیجه تبدیل پول به سرمایه نه می تواند از این راه روشن شود که فروشندگان کالاهای خود را بالاتر از ارزش می فروشند و نه از آن راه که خریداران کالاها را پائین تر از ارزششان می خرند.^{۲۶}

وارد کردن مناسبات خارجی به طور قاجاق به هیچ وجه مسأله را ساده تر نمی کند مثلاً اگر چیزی نظیر آن چه سرهنگ تورنس گفته است بیان کنیم: "تقاضای واقعی در توانایی و گرایش (!) مصرف کنندگان قرار دارد که، خواه به وسیله ی مبادله ی مستقیم و خواه با واسطه، در مقابل کالاها سهم معینی از تمام آن چه که سرمایه را تشکیل می دهد و بیش از آن چه برای تولید کالاها خرج شده است بپردازند"^{۲۷}. در دوران تولیدکنندگان و مصرف کنندگان فقط مانند فروشنده و خریدار در برابر یکدیگر قرار می گیرند. ادعای این که اضافه

^{۲۵} - "اگر مجبور شویم مقدار معینی از فلان محصول را که ۲۴ لیبره ارزش دارد به ۱۸ لیبره بدهیم هنگامی که همین پول را برای خرید مصرف می کنیم عیناً به جای ۲۴ لیبره ۱۸ لیبره خواهیم پرداخت."

(Le Trosne: „ De l'Intèrèt Social“, P. ۵۵۵.)

^{۲۶} - "هیچ فروشنده ای نمی تواند معمولاً کالاهای خود را گران تر بفروشد مگر این که خود نیز تسلیم به این شود که مرتباً کالاهای فروشندگان دیگر را گران تر بخرد و به همین دلیل هیچ مصرف کننده ای نمی تواند معمولاً قیمت آن چه خریداری می کند ارزان تر بپردازد مگر این که خود نیز به کاهش مشابهی در بهای چیزهایی که می فروشد تسلیم گردد."

(Mercier de la Rivière: „ L'Ordre naturel etc.“ P. ۵۵۵.)

R. Torrens: „An Essay on the Production of Wealth“, London)-^{۲۷}

(۱۸۲۱, P. ۳۴۹.)

ارزش برای تولیدکنندگان از آن جا ناشی می‌شود که مصرف‌کنندگان بهای کالاها را بیش از ارزش آن‌ها می‌پردازند به منزله‌ی مستور ساختن این جمله‌ی ساده‌تر است: "دارنده‌ی کالا به مثابه‌ی فروشنده دارای امتیاز گرانفروشی است. یا فروشنده خود کالا را تولید کرده است یا جانشین تولیدکننده‌ی آن است و خریدار نیز کالایی را که به پول تبدیل نموده است یا خود تولید کرده و یا جانشین تولیدکننده‌ی آن است. پس تولیدکننده در برابر تولیدکننده قرار دارد. آن چه آن‌ها را از یکدیگر متفاوت می‌سازد این است که یکی می‌خرد و دیگری می‌فروشد. پس این که کالادار تحت نام تولیدکننده کالا را مافوق ارزشش بفروشد و یا به اسم مصرف‌کننده آن را گران‌تر بپردازد، یک گام هم‌ما را به حل مسأله نزدیک نمی‌کند.^{۲۸}

بنابر این نمایندگان پیگیر این وهم که گویا اضافه ارزش از افزایش اسمی قیمت‌ها یا از امتیازی که فروشنده در گران‌فروشی کالای خود دارد سرچشمه می‌گیرد، ناگزیرند طبقه‌ای را قبول داشته باشند که همواره می‌خرد و هیچ‌گاه نمی‌فروشد یا این که مصرف‌کننده بدون این که چیزی تولید نماید. تا آن جا که اکنون تحقیق ما ادامه یافته است، یعنی در مورد دوران ساده، وجود چنین طبقه‌ای هنوز قابل توضیح نیست. ولی از پیش بگونه‌ی پولی که به وسیله‌ی آن چنین طبقه‌ای دائماً می‌خرد باید بدون مبادله و مجاناً از طرف خود دارندگان کالا بر اساس حق مشخصی یا بر پایه‌ی قهر به طرف این طبقه سرازیر شود. فروش به چنین طبقه‌ای که کالاها را بالاتر از ارزش آن‌ها خریداری می‌کند به معنای بازگرداندن قسمتی از همان پول مورد گذشت

^{۲۸} - "این اندیشه که بهره را مصرف‌کنندگان می‌پردازند مطلقاً باطل است. مصرف‌کنندگان چه کسانی هستند؟"

(G. Ramsay: „An Essay on the Distribution of Wealth“. Edinburgh ۱۸۳۶, P. ۱۸۳.)

است^{۲۹}. مثلاً شهرهای آسیای صغیر خراج سالانه ی خود را به رم قدیم به پول نقد می پرداختند. با این پول رم از آن ها کالا می خرید و گران می پرداخت. اهالی آسیای صغیر رومی ها را مغبون می کردند و بدین طریق از راه تجارت قسمتی از خراج را از فاتحین باز می ستاندند. ولی با وجود این باز سر آسیای صغیری ها کلاه رفته بود. بهای کالاهای آن ها مانند گذشته با پول خود آن ها پرداخت شده بود. این البته اسلوب متمدن شدن یا ایجاد اضافه ارزش نیست. بنابر این در حدود مبادله ی کالاها بمانیم یعنی آن جایی که فروشندگان خریدارند و خریداران فروشنده. شاید مشکل ما از این جا ناشی می شود که ما اشخاص را نه افراد بلکه فقط به صورت مقولات شخصیت یافته تلقی کرده ایم. فرض کنیم که مبادله کننده ی «الف» چنان زبردست و نیرنگ باز باشد که همکاران خود «ب» و «ج» را توی جیب بگذارد و اینان علی رغم حسن نیت خود امکان تلافی نداشته باشند. «الف» به «ب» شرابی می فروشد که ارزش آن ۴۰ لیره است و در ازاء آن گندمی به دست می آورد که ارزشش ۵۰ لیره است. بنابر این وی با پول کم پول بیش تری به دست آورده و

^{۲۹} - "اگر شخصی خریدار نداشته باشد آیا آقای مالتوس (*) Malthus به وی توصیه می کند که به شخص دیگری پول بدهد تا کالایش را از او بخرد؟". این سؤالی است که یکی از طرفداران حیران ریکاردو از مالتوس می کند که مانند شاگردش ملا چالمرس Chalmers طبقه ی خریداران ساده یا مصرف کنندگان را از نظر اقتصادی می ستاید. مراجعه شود به:

(„An Inquiry into those principles respecting the Nature of Demand and the Necessity of Consumption, lately advocated by Mr. Malthus etc.” London, ۱۸۲۱, P. ۵۵.)

(*) - Malthus, Thomas Robert (۱۷۶۶-۱۸۳۴) - کشیش و اقتصاددان انگلیسی

مهم ترین خدمت او این است که برای نخستین بار مبادله ی نابرابر بین سرمایه و مزد را برجسته ساخته است ولی وی فقر طبقه ی کارگر را ضروری تلقی می کند و تئوری ضرورت روزافزون مصرف غیرمولد به نفع توانگران از اوست. وی آورنده ی تئوری بدبینانه ای است که طبق آن گویا جمعیت به نسبت تصاعد هندسی و خواربار به نسبت تصاعد عددی ترقی می کند و بالنتیجه ضرورت قحطی و جنگ و سایر بلایات توجیه می شود. او به طبقه ی کارگر توصیه می کند که از ازدیاد نسل جلوگیری کند تا از فقر برهد.

کالای خود را تبدیل به سرمایه نموده است. مطلب را قدری دقیق تر مورد بررسی قرار دهیم. ما قبل از مبادله ۴۰ لیره به صورت شراب در دست «الف» داشته ایم و ۵۰ لیره به صورت گندم در دست «ب» یعنی مجموعاً ارزشی مساوی ۹۰ لیره ی استرلینگ. پس از مبادله باز ما همان میزان ارزش جمعی را داریم. ارزشی که در گردش قرار گرفته حتی یک اتم هم زیاد نشده است. تنها چیزی که تغییر کرده توزیع آن بین «الف» و «ب» است. برای یک طرف فزونی ارزش و برای طرف دیگر کاستی در ارزش نمایان می شود، آن چه در یک جهت به صورت اضافه است در جهت دیگر منهاست. در صورتی که بدون رعایت شکل پوشیده ی مبادله «الف» صاف و ساده ۱۰ لیره از «ب» دزدیده بود عیناً همین تغییر اتفاق می افتاد. بدیهی است که هیچ تغییری در مورد تقسیم ارزش های مورد دوران نمی تواند مبلغ آن ها را زیادتز کند هم چنان که یک نفر یهودی با فروش یک فارسینگ* از مسکوکات زمان ملکه ی آنا** به یک گینه*** حجم فلزات گران بهاء را در کشور معینی زیادتز از آن چه هست نخواهد نمود.

مجموع طبقه ی سرمایه دار یک کشور نمی تواند خود از خودش بهره کشی نماید.^{۳۰}

* - Farthing - نام کوچک ترین پول مسی قدیم در انگلستان مانند پشیز یا غاز در ایران قدیم و در زمان صفویه.

** - Anna - ملکه ی انگلیس از سال ۱۷۰۱ تا ۱۷۱۴

*** - Guinee - پول طلای قدیمی انگلستان که اکنون فقط در محاسبات به جای ۲۱ شیلینگ نام برده می شود هم چنان که تومان به جای ده ریال در ایران

^{۳۰} - دستوت دو تراسی(*) Destutt de Tracy با این که - یا شاید برای این که - عضو انستیتوت (انجمن دانشمندان در فرانسه) با این نظر مخالف است. بنا به عقیده ی او سرمایه داران صنعتی از آن جا منافع خویش را به دست می آورند که "هر چه تولید می کنند

بنابراین می توان به قدر دل خواه دور خود چرخید ولی حاصل جمع به همان صورت باقی می ماند. اگر برابرها با هم مبادله شوند از این راه اضافه ارزشی به دست نمی آید و اگر نابرابرها هم با یکدیگر مبادله شوند باز اضافه ارزشی حاصل نمی شود.^{۳۱} دوران یا مبادله ی کالاها هیچ گونه ارزشی نمی آفریند.^{۳۲} پس اکنون فهمیده می شود چرا در تحلیلی که ما از شکل اساسی سرمایه می کنیم، یعنی از شکلی که در آن سرمایه معرف سازمان اقتصادی جامعه ی جدید است، شناخته ترین اشکال آن یا به عبارت دیگر چهره های پیش از طوفان نوح آن، یعنی سرمایه ی تجاری و ربائی، موقتاً کنار گذاشته شده اند.

گران تر از آن چه برایشان تمام شده است می فروشند. و به کجا می فروشند؟ در مرحله ی اول به خودشان". (P. ۲۳۹. „Traité de la Volonté etc“)

(*) دستوت دوتراسی- (۱۷۵۴-۱۸۳۸)- فیلسوف و نویسنده ی فرانسوی که در سیاست و اقتصاد تابع مکتب لیبرال و در فلسفه پیرو مکتب سانسوالیزم (Sensualisme) است.

۳۱- "مبادله ای که بین دو ارزش مساوی انجام می شود نه بر حجم ارزش های موجود در جامعه چیزی می افزاید و نه از آن چیزی می کاهد. مبادله ی دو ارزش غیرمتساوی... نیز تغییری در مجموع ارزش های اجتماعی به بار نمی آورد با این که آن چه را از ثروت یکی بر می دارد به مکتب دیگری می افزاید."

(J. Baptist Say. „Traité d’Economie Poitique“ ۲ème edition. ۱۸۱۷. T. II. P. ۴۴۳ et suiv.) (**)

سه Say که طبیعتاً از نتایج چنین حکمی نگران نیست آن را تا اندازه ای عیناً از فیزیوکرات ها اقتباس کرده است. از نمونه ی ذیل می توان قضاوت کرد که چگونه وی با دست برد به نوشته های این اقتصاددانان از مد افتاده ی زمان خود بر "ارزش" خویش افزوده است. "معروف ترین" حکم مسیو سه: "فرآورده ها را جز با فرآورده ها نمی توان خرید" در اصل فیزیوکراتی خود چنین بوده است: "تولیده جز با تولیدها پرداخت نمی شوند".

(Le Trosne: „De l’Intèrèt Social,“ P. ۸۹۹).

(**) ژان باتیست سه (۱۷۶۷-۱۸۳۲)- اقتصاددان فرانسوی پیرو نظریات آدام اسمیت و فیزیوکرات ها- قانون معروف به بازاریابی La Loi des Débouchès متناسب به اوست و چنان که در زیرنویس ۳۱ به آن اشاره شده آن را از فیزیوکرات ها اقتباس کرده است. وی از این حکم چنین نتیجه می گیرد که هر تولیدی بازار خود را ایجاد می کند. تقسیم بندی علم اقتصاد به تولید، توزیع و مصرف که اساس تقسیم بندی کتب اقتصاد بورژوائی را تشکیل می دهد از اوست.

۳۲- "مبادله اصولاً هیچ گونه ارزشی به محصولات نمی دهد".

(F. Wayland: „The Elements of Political Economy“, Boston, ۱۸۵۳, P. ۱۶۸).

در سرمایه ی تجاری نفساً شکل «پ-ک-پ»، یعنی خرید برای گران تر فروختن، در خالص ترین وجه خود بروز می کند. از طرف دیگر مجموع حرکت آن در درون محیط دوران انجام می گیرد. ولی چون ممکن نیست به وسیله ی خود دوران تبدیل پول به سرمایه و تشکیل اضافه ارزش را توضیح داد، سرمایه ی تجاری، تا آن جا که مربوط به مبادله ی بین ارزش های برابر است، غیرممکن جلوه می کند^{۳۳}. بنابر این سرمایه ی تجاری تنها می تواند از مغبون ساختن دوگانه ی تولیدکنندگان کالا که فروشنده و خریدارند به وسیله ی بازرگانان، که انگل وار در میان آن ها می خزند، ناشی گردد. در همین معناست که فرانکلین* می گوید: "جنگ راهزنی و تجارت ثقل و فریب است"^{۳۴}. برای این که توضیح ارزش افزائی سرمایه ی تجاری تنها و به طور ساده به وسیله ی ثقل و نیرنگ نسبت به تولیدکنندگان کالا انجام نگیرد هنوز یک سلسله از حلقه های واسط باقی مانده است که در مرحله ی کنونی، هنگامی که گردش کالاها و ساده ترین لحظات آن مطرح است، کاملاً فاقد آنیم.

^{۳۳} - "تحت حاکمیت بر ابرهای بی تغییر تجارت امکان ناپذیر می شد".

(G. Opdyke: „A Treatise on Political Economy“. New – York, ۱۸۵۱, P. ۶۹).

"بر مبنای اختلاف بین ارزش واقعی و ارزش مبادله این واقعیت قرار دارد که ارزش یک شئی با به اصطلاح معادلی که در بازرگانی به از آن داده می شود متفاوت است و این به آن معنی است که این معادل، معادل نیست".

(F. Engels: „Umriss zu einer Kritik der Nationalökonomie“ ebd. s. ۹۶)

* - بنیامین فرانکلین (۱۷۰۶ - ۱۷۹۰) - سیاست مدار و اقتصاددان آمریکائی که نقش بزرگی در جنبش استقلال آمریکا ایفاء نموده است. مهم ترین نماینده ی افکار روشن گرانه در آمریکای شمالی و نخستین کسی که بنا به گفته ی کارل مارکس "تحلیل ارزش مبادله را آگاهانه بر پایه ی زمان کار قرار داده و بدین طریق قانون اساسی اقتصاد سیاسی جدید را فورموله کرده است".

^{۳۴} - Benjamin Franklin: „Works“, vol. II. edit. Sparks in: Positions to be examined concerning Natinal Wealth.“

آن چه ما در باره ی سرمایه ی تجاری گفتیم باز بیش تر در مورد سرمایه ی ربائی صدق می کند. در مورد سرمایه ی تجاری دو سر معامله، پولی که در بازار ریخته شده و پول افزایش یافته ای که از بازار بیرون کشیده شده است، لااقل دارای واسطه ای به صورت خرید و فروش و به وسیله ی حرکت دوران هستند. در سرمایه ی ربائی شکل «پ-ک-پ» در دو سر بدون واسطه ی آن به صورت «پ-پ» خلاصه شده است، یعنی پولی که در برابر پول بیش تری مبادله می شود. این شکلی است که با ماهیت پول متضاد است و بنابر این از نقطه ی نظر مبادله ی کالاها قابل توضیح نیست. به همین سبب است که ارسطو* می گوید: "خرماتی سستیک** دوگانه است: از طرفی به تجارت مربوط می شود و از سوی دیگر به تدبیر منزل (اقتصاد). از نقطه ی نظر اخیر ضروری و پسندیده است. اما در مورد اول که پایه اش بر دوران است حقا نکوهیده است (زیرا بنیان آن بر طبع اشیاء مبتنی نیست بلکه بر پایه ی فریب متقابل قرار گرفته است). به همین سبب است که رباخوار کاملاً به درستی مورد نفرت است زیرا در این مورد نفس پول منبع جمع مال می شود و برای مقصدی که اختراع شده است به کار نمی رود. پول به منظور مبادله ی کالاها به وجود آمده است ولی ربا از پول، پول بیش تری بیرون می آورد و از آن جاست که لغت ربا پیدا شده است (به یونانی *Tòxos* به معنای ربا و پول

* - ارسطو یا ارسطو طالیس Aristote, Aristoteles (۳۸۴-۳۲۲ ق م) - بزرگ ترین حکیم یونانی که در نتیجه تحقیقات پر دامنه اش در کلیه ی رشته های دانش بشری به مثابه ی یکی از عمده ترین دانشمندان و فلاسفه ی جهان به شمار می آید و تعالیم او تا ابتدای قرون جدید در سرتاسر جهان حجت و مورد استناد دانشمندان بوده است. به همین جهت حکمای ایران و شرق وی را معلم اول نامیده اند. فریدریش انگلس درباره ی او چنین قضاوت نموده است: "جامع ترین مغز میان فلاسفه ی یونان باستان، کسی که در آن هنگام اشکال اساسی فکر دیالکتیکی را مورد تحقیق قرار داده است".

** - Chrematistique, chrematistik. علم پول یا هنر پول در آری.

زانیده شده است). زیرا فرزندان آن شبیه به والدین خود هستند. از آن جا که ربا پول درآری از پول است از همه ی شیوه های جمع مال بیش تر ضد طبیعت است^{۳۵}.

در دنبال تحقیقات خود خواهیم دید که سرمایه ی ربانی و سرمایه ی تجاری اشکال فرعی هستند و آن گاه خواهیم دید چرا این اشکال تاریخاً مقدم بر شکل اساسی جدید سرمایه ظهور نموده اند.

به ثبوت رسید که اضافه ارزش نمی تواند از دوران سرچشمه بگیرد و لذا به هنگام وجود آمدنش باید چیزی پشت سر دوران بگذرد که در درون خود دوران دیده نمی شود^{۳۶}. ولی آیا ممکن است اضافه ارزش از جای دیگری غیر از دوران بیرون آید؟ دوران عبارت از مجموعه ی مناسبات مبادله ای بین کالاداران است. در خارج از دوران دارنده ی کالا فقط با کالای خود در ارتباط است. ارزش این کالا به رابطه ای محدود می شود که طبق آن کالای مزبور کمیتی از کار خاص وی را که برحسب قوانین مشخص اجتماعی اندازه گیری شده است دربر دارد. این کمیت کار در مقدار ارزشی کالایش بیان می گردد و چون مقدار ارزشی در شمار پول مجسم می شود، این مقدار ارزشی در قیمتی مثلاً معادل ۱۰ لیره ی استرلینگ نموده می شود. ولی کار وی نمی تواند در عین حال هم معرف ارزش کالا و هم نماینده ی مازاد بر ارزش خود باشد یعنی نمی تواند هم بیان کننده ی قیمتی معادل ۱۰ و هم معادل ۱۱ که از خود او بزرگ تر است باشد. دارنده ی کالا می تواند با کار خویش ارزش ایجاد کند ولی به هیچ وجه قادر به این نیست که ارزشی، ارزش را بیافریند. وی

^{۳۵} - ارسطو، کتاب جمهوری، جلد اول فصل دهم.

^{۳۶} - "در شرایط عادی بازار بهره از مبادله ناشی نمی شود. اگر بهره قبلاً وجود نداشته است پس از این معامله نیز وجود نخواهد یافت".

(Ramsay: „An Essay on the Distribution of Wealth“, P. ۱۸۴)

می تواند با اضافه کردن ارزش تازه ای به ارزش موجود با کار نوی خود ارزش کالا را بالا ببرد مثلاً از چرم چکمه بسازد. همان ماده اکنون ارزش بیش تری یافته است زیرا کمیت بیش تری از کار را دربر گرفته است. به همین جهت چکمه بیش تر از چرم ارزش دارد ولی ارزش چرم همان که بود باقی مانده است. ولی ارزش مزبور خود بر ارزش خویش نیافزوده است و به هنگام چکمه سازی اضافه ارزشی کسب نه نموده است. پس غیرممکن است که تولیدکننده ی کالا در خارج از محیط دوران و بدون این که با دیگر کالاداران در تماس قرار گیرد، ارزش را، ارزش افزا کند و در نتیجه پول یا کالا را به سرمایه بدل نماید.

بنابر این سرمایه نمی تواند از دوران سرچشمه بگیرد و در عین حال نمی تواند از دوران سرچشمه نگیرد. سرمایه باید در عین حال هم از درون دوران و هم نه از درون آن به وجود آید. بدین طریق نتیجه ی دوگانه ای به دست آمده است.

تبدیل پول به سرمایه باید بر مبنای قوانین ذاتی مبادله ی کالاها به نحوی توضیح داده شود که مبادله ی بین برابرها نقطه ی مبداء و حرکت آن را تشکیل دهد^{۳۷}. پولدار ما که هنوز در حالت پیله ای سرمایه دار است باید بدواً

^{۳۷} - با توضیحاتی که گذشت خواننده درک می کند که مقصود عبارت از این است که تشکیل سرمایه باید در حالی هم که قیمت کالاها مساوی ارزش آن ها باشد امکان پذیر گردد. تشکیل سرمایه را نمی توان به وسیله ی تفاوت یا فاصله ای بین ارزش ها و قیمت ها توضیح داد. اگر قیمت ها با ارزش ها تفاوت پیدا می کند باید آن ها را به ارزش برگرداند یعنی از چنین حالتی که فقط جنبه ی عرضی دارد صرف نظر نمود تا بتوان پدیده ی تشکیل سرمایه را در حالت کامل و خالص آن بر مبنای مبادله ی کالاها مورد بررسی قرار داد و به وسیله ی اتفاقاتی که فقط موجب بغرنج شدن مسأله می گردند گمراه نگردید. علاوه بر این می دانیم که این تحویل و تحوّل به هیچ وجه عبارت از یک شیوه ی فقط علمی نیست. نوسانات دائمی قیمت های بازار، ترقی و تنزل آن ها با یکدیگر پا به پا می شوند، متقابلاً یکدیگر را خنثی می کنند و خود به خود بنا بر قاعده ی درونی خویش به قیمت متوسط تحویل می گردند. همین قاعده است که

کالاها را بنا به ارزشی که دارند بخرد و سپس طبق ارزششان بفروشد و با وجود این در پایان پروسه ارزشی بیش از آن چه مایه رفته است از آن جا بیرون کشد. از پبله بیرون آمدن و پروانه شدن وی باید در محیط دوران انجام گیرد و نباید در آن محیط وقوع یابد.

این ها هستند شرایط مسأله **Hic Rhodus, hic Saltal** * (این گوی و این میدان).

۳- خرید و فروش نیروی کار

تغییر ارزش پولی که باید به سرمایه مبدل شود نمی تواند از خود این پول ناشی گردد زیرا پول به مثابه ی وسیله ی خرید و مانند وسیله ی پرداخت فقط موجب تحقق بخشیدن به بهای کالائی است که با آن خریداری می شود یا به وسیله ی آن پرداخت می گردد. در حالی که پول با بقاء در شکل خاص

فی المثل بازرگان یا صنعتگر را در مورد اقدام به هرکاری که زمان زیادی لازم دارد راهنمایی می کند. وی می داند که اگر دوره ی نسبتاً طولانی در نظر گرفته شود کالاها نه بالاتر و نه پائین تر از قیمت خود به فروش نمی روند بلکه به بهای متوسط خود فروخته خواهند شد. اگر وی به طور کلی مصالح خود را بی طرفانه مورد بررسی قرار می داد می بایستی مسأله تشکیل سرمایه را به نحو زیرین در برابر خود طرح می نمود: چگونه ممکن است سرمایه از تنظیم قیمت ها برحسب بهای متوسط یعنی مآلاً طبق ارزش کالاها بیرون آید؟ من از این جهت می گویم "مآلاً" که قیمت های متوسط آن طور که آدم اسمیت و ریکاردو و دیگران تصور می کنند، مستقیماً با مقدار ارزشی کالاها انطباق ندارند.

* - "جزیره ی رودس این جاست، همین جا بچه". این مثل نقل از یکی از افسانه های اروپا Esope افسانه سرای معروف یونانی است و مربوط با دعای مردی است که در مقام خودستانی مدعی می شود که در جزیره ی رودس پریشی کرده است که دیگران امکان انجام آن را نداشته اند و می خواهد برای صحت ادعای خود شاهدهی بیاورد. یکی از شنوندگان به او بانگ می زند احتیاج به شاهد نیست همین جا جزیره ی رودس است و همین جا بچه گمان می رود قول معروف فارسی: "این گوی و این میدان" از لحاظ مفهوم تعبیر نادرستی از جمله ی لاتینی نباشد.

خویش، به مثابه ی مقدار ارزشی مشخص و ثابت، محجر می ماند^{۳۸}. هم چنین تغییر مزبور نمی تواند از دومین عمل دوران یعنی باز فروش کالا سرچشمه بگیرد زیرا این عمل فقط کالا را از شکل طبیعی خود مجدداً به شکل پولی مبدل می سازد و بس. بنابر این تغییر باید ناشی از کالانی باشد که در معامله ی نخستین «پ - ک» خریداری شده است ولی نه از ارزش آن کالا، زیرا چنان که گذشت برابرها با هم مبادله می شوند و پرداخت نیز طبق ارزش کالا انجام می گیرد. پس تغییر مزبور فقط می تواند از ارزش مصرف کالا به نفسه یعنی از استعمال و مصرف آن ناشی گردد. برای این که صاحب پول ما بتواند از استعمال یا مصرف کالانی ارزش بیرون کشد باید بخت چنان با وی یار گردد که در محیط دوران، یعنی در خود بازار، کالانی با این ویژگی به چنگ آورد که ارزش مصرفش، خود سرچشمه ی ارزش باشد به نحوی که استفاده ی واقعی از آن کالا به خودی خود موجب وقوع یافتن کار و بالنتیجه ارزش آفرینی گردد. و در واقع صاحب پول ما کالانی با این خصوصیت در بازار پیدا می کند و آن عبارت از توان کار یا نیروی کار است.

ما تحت عنوان نیروی کار یا توان کار مجموع امکانات جسمانی و روحانی ای را مورد نظر قرار می دهیم که در کالبد و در شخصیت یک انسان زنده وجود دارد و وی آن گاه که ارزش های مصرف از هر نوعی را تولید می کند آن ها را به کار می اندازد.

اما برای این که پولدار بتواند نیروی کار را به مثابه ی کالا در بازار به دست آورد ضروری است که بدو شرایط مختلفی به وجود آمده باشند. مبادله ی کالا به خودی خود هیچ گونه رابطه ی وابستگی، جز آن چه از

^{۳۸} - "در شکل پول... سرمایه هیچ بهره ای به بار نمی آورد." (Ricardo: „principles of political Economy“, P. ۲۶۷).

ماهیت خاص خود مبادله سرچشمه می گیرد، ایجاد نمی کند. با مُسَلِّمَتِ این امر، نیروی کار فقط هنگامی می تواند به صورت کالا در بازار ظاهر شود که دارنده اش یعنی شخصی که این نیرو از آن اوست آن را به مثابه ی کالا در بازار عرضه کند یا بفروشد. برای این که دارنده ی نیروی کار بتواند آن را مانند کالا بفروشد لازم است که وی این نیرو را در اختیار داشته باشد و بنابر این مالک آزاد توانایی کار خود و شخص خود باشد^{۳۹}. وی و دارنده ی پول در بازار به یکدیگر بر می خورند و مانند کالاداران متساوی الحقوق با یکدیگر در ارتباط قرار می گیرند و تنها از این جهت با یکدیگر تفاوت دارند که یکی فروشنده و دیگری خریدار است و بنابر این هر دوی آن ها از لحاظ حقوقی اشخاصی هستند که برابر یکدیگرند.

بقاء این رابطه مستلزم آن است که مالک نیروی کار این نیرو را همواره برای مدت معینی بفروشد زیرا اگر وی نیروی کار خود را در دست و به طور قطع یک بار برای همیشه بفروشد در واقع شخص خود را فروخته است و به جای شخص آزاد به بنده تبدیل می گردد و به جای کالادار خود کالا می شود. اگر بخواهد شخصیت خود را نگاه دارد، وی باید دائماً مالک نیروی کار خود باشد و آن را به مثابه ی کالای خود حفظ کند و وی آن گاه می تواند چنین کند که نیروی کار خویش را همواره فقط به طور موقت و برای مدت مشخصی در

^{۳۹} - در دائرة المعارف هانی که مربوط به وقایع دوران باستان کلاسیک است می توان این حکم باطل را خواند که در جهان باستان گویا سرمایه به نحو کامل گسترش یافته بود "به استثناء این که کارگر آزاد و دستگاه اعتباری وجود نداشت". آقای مومسن Mommsen نیز در "تاریخ رم" خویش پشت سر هم مرتکب چنین اشتباهاتی می شود.

اختیار خریدار برای استفاده از آن قرار دهد به نحوی که واگذاری آن موجب انصراف وی از مالکیت نیروی کار نگردد.^{۴۰}

دومین شرط اساسی برای این که دارنده ی پول بتواند کار را به مثابه ی کالا در بازار بیابد این است که صاحب نیروی کار به جای این که توانایی فروش کالائی را داشته باشد که کارش در آن شینیت پذیرفته باشد، مجبور شود خود نیروی کارش را که فقط در پیکر زنده اش وجود دارد به مثابه ی کالا عرضه نماید.

برای این که کسی بتواند کالاهائی غیر از نیروی کار خویش بفروشد طبعاً باید مالک وسائل تولید از قبیل مواد خام، افزار کار و غیره باشد. بدون چرم کسی نمی تواند چکمه بدوزد و علاوه بر این به وسائل معیشت نیز احتیاج دارد. هیچ کس حتی موسیقی دان آینده نیز نمی تواند محصولات آتی را مصرف کند و نیز برایش امکان پذیر نیست که تولید غیر آماده را مورد

^{۴۰} - به همین سبب در قوانین مختلف حداکثری برای قرارداد کار مقرر شده است. در کلیه ی قوانین ملت هائی که نزد آن ها کار آزاد است شرایط فسخ قرارداد نیز پیش بینی شده است. در کشورهای چندی از جمله در مکزیک (و هم چنین در آن سرزمین هائی که پیش از جنگ داخلی آمریکا از مکزیک جدا شده بودند و نیز عملاً در ایالات دانوبی تا کودتای کوزا (Kusa) بردگی تحت شکلی به نام په اونائز Pèonage پنهان است. به وسیله ی پیش پرداخت هائی که از میزان کار کسر می شود و از نسلی به نسل دیگر انتقال می یابد، نه تنها خود کارگر بلکه خانواده اش عملاً به مالکیت اشخاص دیگر و خانواده های آنان در می آیند. خوارز Juarez په اونائز را برانداخت. ماکسی میلیان Maximilian این امپراطور ادعائی آن را از نو طبق فرمانی برقرار ساخت که در مجلس نمایندگان آمریکا به درستی به مثابه ی فرمان استقرار مجدد بردگی در مکزیک افشاء گردید.

"من می توانم استفاده از استعدادهای جسمانی و روحانی ویژه ی خود و امکانات فعالیتیم را برای زمان محدود به شخص دیگری واگذار کنم زیرا آن ها در نتیجه ی این محدودیت رابطه ای خارجی با کلیت و تمامیت وجود من حفظ خواهند نمود. ولی واگذاری تمام زمانی را که به طور مشخص در کار من تحقق می یابد و انتقال مجموعه ی تولید من موجب می شود که آن چه در این میانه اساسی است یعنی فعالیت عمومی و شخصیت من تحت مالکیت دیگری در آید." (هگل Hegel: فلسفه ی حقوق Philosophie des Rechts. برلین ۱۸۴۰ صفحه ی ۱۰۴ بند ۶۷).

مصرف قرار دهد. مانند نخستین روزی که قدم به پهنه ی زمین گذارده است هنوز انسان مجبور است که هر روز، پیش از تولید و در اثناء آن مصرف کند. در صورتی که فرآورده ها به صورت کالا تولید شوند بایستی پس از آن که تولید شدند بفروش روند و فقط پس از آن که فروخته شدند می توانند نیازمندی های تولیدکننده را برآورند. زمان لازم برای فروش نیز به زمانی که برای تولید لازم است اضافه می شود.

بنابر این برای تبدیل پول به سرمایه صاحب پول باید در بازار کالاها کارگر آزادی که بدو معنی آزاد باشد بیابد، کارگری که به مثابه ی شخص آزاد اختیار نیروی کار خود را مانند کالای متعلق به خود داشته باشد و از سوی دیگر نباید کالای دیگری برای فروش در اختیار داشته باشد یعنی یخلا و مجرد، آزاد از هر چیزی باشد که برای تحقق بخشیدن به نیروی کارش لازم است.*

موضوع این که چرا این کارگر آزاد در محیط دوران در برابر صاحب پول قرار می گیرد مورد علاقه ی دارنده ی پول نیست زیرا وی بازار کار را شعبه ی ویژه ای از بازار کالا تلقی می کند. برای ما نیز این مسأله اکنون مطرح نیست. همان طور که دارنده ی پول عملاً در واقعیت توقف می کند ما نیز از لحاظ تنوری به واقعیت اکتفا می کنیم. در هر حال این مسأله روشن است که طبیعت دارندگان پول یا کالا را از یک سو و کسانی را که فقط صاحب نیروی کار خود هستند از سوی دیگر نیافریده است. این رابطه به هیچ وجه از تاریخ طبیعی ناشی نمی شود و نیز رابطه ی اجتماعی ای نیست که در کلیه ی ادوار تاریخی مشترک باشد. مسلم است که این رابطه نتیجه ی یک تکامل تاریخی گذشته و محصول بسیاری از تحولات اقتصادی و ناشی از زوال یک

* - "زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است".

سلسله از ساخت های کهن تولید اجتماعی است. و نیز آن مقولات اقتصادی که قبلاً مورد مطالعه ی ما قرار گرفت حامل مهر و نشان تاریخی خویشند. در وجود محصولی که به صورت کالا است شرایط مشخص تاریخی نهفته است. برای این که فرآورده ای کالا شود نباید به مثابه ی وسیله ی معیشت مستقیم خود تولیدکننده تولید گردد. اگر ما تحقیق خود را پیش تر می رانیم و از خود می پرسیم: در چه اوضاع و احوالی است که همه ی محصولات کالا یا لااقل اغلب آن ها شکل کالا می یابند، آن گاه در می یابیم که این حالت تنها بر اساس شیوه ی تولید کاملاً ویژه ای یعنی شیوه ی تولید سرمایه داری وقوع پیدا می کند. ولی چنین تحقیقی از تحلیل کالا دورتر می رود. تولید و دوران کالاهائی ممکن است هنگامی وقوع یابند که هنوز قسمت اعظم محصولات مستقیماً متوجه رفع نیازمندی های تولیدکنندگان است و به کالا مبدل نگردیده و بنابر این هنوز خیلی مانده است تا ارزش مبادله بر تمام عرض و عمق پروسه ی تولید اجتماعی فرمان روا گردد. برای این که محصول به مثابه ی کالا نمایش یابد لازم است که در درون جامعه تقسیم کار چنان بسط یافته باشد که جدائی بین ارزش مصرف و ارزش مبادله، که بدو با دادوستد مستقیم آغاز می شود، از مدت ها پیش به انجام رسیده باشد. ولی چنین مرحله ای از پیش رفت با متنوع ترین ساخت های اقتصادی جامعه دم ساز است. اگر پول را هم مورد دقت قرار دهیم باز پیدایش آن با پیش رفت مشخصی در مورد مبادله ی کالا ملازمه دارد. اشکال ویژه ی پول، معادل ساده یا وسیله ی دوران و یا وسیله ی پرداخت و زر اندوزی و پول جهانی برحسب دامنه ی مختلف وسعت هر کدام و تفوق نسبی این یا آن یک از وظائف، نشان دهنده ی مراحل بسیار مختلف پروسه ی تولید اجتماعی هستند. با این وجود تجربه

نشان می دهد که گردش کالائی نسبتاً کم رشد یافته ای نیز برای به وجود آوردن کلیه ی این اشکال کافی است.

ولی در مورد سرمایه وضع به قرار دیگر است. شرایط تاریخی وجودش به هیچ وجه با گردش کالا و پول تطبیق نمی کند. سرمایه فقط در جانی بروز می کند که دارنده ی وسایل تولید و معیشت کارگر آزاد را، به مثابه ی دارنده ی نیروی کار خویش، در بازار بیابد و در چنین شرط تاریخی، تاریخی از جهان نهفته است. بنابراین سرمایه از آغاز خود اعلام کننده ی دورانی از پروسه ی تولید اجتماعی است.^{۴۱}

اکنون باید نیروی کار، این کالای ویژه را نزدیک تر مورد تحقیق قرار داد. آیا این کالا نیز مانند همه ی کالاهای دیگر دارای ارزشی است؟^{۴۲} چگونه این ارزش تعیین می گردد؟

ارزش نیروی کار، عیناً مانند ارزش هر کالای دیگر، برحسب زمانی که برای تولید و لذا نیز برای تجدیدتولید این کالای ویژه لازم است تعیین می گردد. به مثابه ی ارزش، خود نیروی کار فقط نماینده ی کمیت معینی از کار متوسط اجتماعی است که در آن تجسم یافته است. نیروی کار تنها به مثابه ی توانائی شخص زنده وجود دارد. بنابر این تولید آن مستلزم وجود شخص زنده است. با تحقق وجود شخص، تولید نیروی کار عبارت می شود

^{۴۱} - بنابر این صفت مشخصه ی دوران سرمایه داری این است که نیروی کار برای خود کارگر شکل کالائی پیدا می کند که متعلق به اوست و لذا کارش شکل کار مزدور به خود می گیرد. از طرف دیگر فقط از این لحظه است که شکل کالائی محصولات کار عمومیت پیدا می کند.

^{۴۲} - "ارزش (Value or Worth) یک انسان مانند ارزش هر چیز دیگری عبارت از بهای اوست یعنی آن مقداری که در برابر استفاده از قدرت وی پرداخته می شود."

(Th. Hobbes: „Leviathan“ in „Works“ edit. Molesworth, London, ۱۸۳۹-۴۴ V. III. p. ۷۶.)

از تجدید تولید یا نگاه داری آن شخص، یک فرد زنده برای نگاه داری خود محتاج به مجموعه ی معینی از وسائل معیشت است. بنابراین زمان کار لازم برای تولید نیروی کار به زمان کاری که برای تولید این وسائل زندگی لازم است تحویل می گردد. یا به گفتار دیگر ارزش نیروی کار عبارت از ارزش آن وسائل معیشتی است که برای نگاه داری صاحب نیروی کار لازم است. با این وجود نیروی کار فقط به وسیله ی تظاهر خارجی خود تحقق می یابد و فقط در کار فعلیت پیدا می کند. ولی با فعلیت یافتن کار مقدار معینی از عضلات، اعصاب، مغز انسانی و غیر آن مصرف می شود که باید از نو جبران گردد. تشدید این صرف قوا مستلزم جذب بیش تری است^{۴۳}. اگر دارنده ی نیروی کار امروز کار کرده است، باید بتواند فردا نیز همین جریان را تحت همان شرایط توانائی و تندرستی تکرار نماید. پس مجموع وسائل زندگی باید به اندازه ای باشد که فرد کارکن را به مثابه ی یک فرد کارکن در وضع عادی زندگی خویش نگاه دارد. نیازمندی های طبیعی از قبیل خوراک، پوشاک، سوخت، سکنی و غیره برحسب خصوصیات اقلیمی و سایر ویژگی های طبیعی هر کشور متفاوت اند. از سوی دیگر تعداد نیازمندی هائی که ضروری خوانده می شوند و هم چنین نحوه ی برآوردن آن ها خود یک محصول تاریخی است و بیش تر با درجه ی تمدن موجود یک کشور و از جمله به طور عمده نیز با این امر که طبقه ی کارگر آزاد تحت چه شرایطی و بنابر این با چه عادات و

^{۴۳} - به همین سبب در رم باستان ویلی کوس (Villicus) که به مثابه ی مباشر در رأس بندگان کشاورز قرار گرفته بود نظر به این که "کار آسان تری نسبت به بندگان داشت، کم تر از آنان جیره دریافت می نمود."

(Th. Mommsen: „Römische Geschichte“, I. Bd, ۲. Aufl. Berlin ۱۸۵۶, S. ۸۱۰)

خواست های معیشتی به وجود آمده است، بستگی دارد^۴. پس در تعیین ارزش نیروی کار، به عکس کالاهای دیگر، یک عنصر تاریخی و معنوی دخالت دارد. با این حال در یک کشور معین و در زمان مشخص، حدود متوسط و سائل ضروری زندگی معلوم است.

صاحب نیروی کار میرنده است. پس اگر بنا به مقتضای تبدیل مستمر پول به سرمایه وجود مستمر نیروی کار در بازار نیز لازم است، آن گاه ضرور است که فروشنده ی نیروی کار جاوید گردد "هم چنان که هر فرد زنده ای به وسیله ی توالد و تناسل خویشتن را جاویدان می کند"^۵. نیروهای کاری که در نتیجه ی فرسودگی و مرگ از بازار بیرون کشیده می شوند همواره بایست با تعداد لاقل برابری از نیروهای جدید کار جبران گردند. بنابر این مجموعه ی وسائل معیشتی که برای تولید نیروی کار ضرور است، شامل وسائل زندگی جانشینان آن یعنی اولاد کارگران نیز می شود تا بدین طریق این نژاد کالاداران ویژه در بازار جاویدان بماند.^۶

^۴ - مقایسه کنید با ("Over- population and ist Remedy") تألیف (W. Th. Thornton) لندن ۱۸۴۶

^۵ - پتی (Petty)

^۶ - بهای طبیعی کار... عبارت از آن مقدار وسائل معیشت و اسباب آسایشی است (comforts) که به مقتضای اقلیم و عادات یک کشور ضروری است به طوری که کارگر باقی بماند و امکان یابد چنان خانواده ای پرورش دهد که عرضه ی ثابتی از کار را در بازار تأمین نماید."

(*) R. Torrens, "An Essay on the external Corn Trade", London, ۱۸۱۵, p. ۶۲).

در این جا کلمه ی کار به خطا به جای نیروی کار آمده است.

(*) - رابرت تورنس (Robert Torrens) (۱۷۸۰ - ۱۸۶۴) - افسر و اقتصاددان انگلیسی هوادار مکتب آزادی تجارت، یکی از عمده ترین نمایندگان عقیده ی به اصطلاح (Currency Principle)

برای این که طبیعت عمومی انسانی به نحوی تغییر یابد که بتواند در رشته ی کار مشخصی مهارت و کمال کسب کند و به نیروی کار تکامل یافته و ویژه ای تبدیل گردد تربیت یا پرورش معینی لازم است که به نوبه ی خود مستلزم خرج مبلغ زیادتر یا کم تری از کالاهای معادل آن ست. برحسب خصلت کم و بیش بغرنج نیروی کار مخارج پرورش آن نیز تفاوت پیدا می کند. بنابر این مخارج آموزش و پرورش، که در مورد نیروی کار ساده بسیار ناچیز است، در جمع ارزش هائی وارد می شود که برای تولید نیروی کار ضروری است.

پس ارزش نیروی کار به ارزش مقدار معینی از وسائل زندگی تحویل می گردد. بنابر این با تغییر ارزش این وسائل زندگی، یعنی مقدار زمان کاری که برای تولید آن ها لازم ست، ارزش نیروی کار نیز تغییر می کند. بخشی از وسائل معیشت مانند خوراک، سوخت و غیره روزانه در نتیجه ی مصرف نابود می شوند و باید هر روز از نو تجدید گردند. برخی دیگر از وسائل زندگی مانند پوشاک، اثاث خانه و غیره در فاصله ی زمانی طولانی تری مصرف می شوند و لذا فقط باید در مدت درازتری تعویض گردند. نوعی از کالا را باید روزانه، برخی دیگر را هفته ای یک بار، شش ماه یک بار و یا به نحو دیگری خرید و یا بهاء پرداخت. ولی به هر نحوی که مجموع این هزینه ها تقسیم شود، مثلاً در عرض یک سال، باید به وسیله ی درآمد متوسط روزانه جبران گردد. اگر حجم آن کالاهائی که روزانه برای تولید نیروی کار ضروری است مساوی با «الف» و حجم آن هائی که هفته ای یک بار مورد لزوم است مساوی با «ب» و آن چه که هر سه ماه یک بار لازم است

مساوی با «ج» و غیره فرض شوند آن گاه متوسط روزانه ی این کالاها به قرار زیرین خواهد بود:

$$\frac{۳۶۵ \text{ الف} + ۵۲ \text{ ب} + ۴ \text{ ج} + \text{سایرین}}{۳۶۵} = \text{متوسط روزانه}$$

اگر فرض شود که در مجموع مقدار کالائی که برای متوسط روز لازم است ۶ ساعت کار اجتماعی نهفته است آن گاه در نیروی کار، روزانه نصف روز کار متوسط اجتماعی تجسم یافته است یا به عبارت دیگر هر روز نیمی از کار روزانه صرف نیروی کار می گردد. این مقدار کار که برای تولید روزانه ی نیروی کار لازم است عبارت از ارزش روزانه ی نیروی کار یا ارزش تجدید تولید روزانه ی نیروی کار است. اکنون اگر در عین حال نصف روز کار متوسط اجتماعی در مقدار طلائی معادل با سه شیلینگ یا یک تالر مجسم شده باشد، آن گاه یک تالر بهائی خواهد بود که با ارزش روزانه ی نیروی کار تطبیق می کند. حالا اگر دارنده ی نیروی کار هر روز این نیرو را در برابر یک تالر عرضه کند در آن صورت بهای فروش نیروی کار مساوی با ارزش آن خواهد بود و بنا به فرض ما دارنده ی پول که در صدد تبدیل تالرهاى خود به سرمایه است همین ارزش را می پردازد.

آخرین مرز یا حداقل ارزش نیروی کار از ارزش مجموعه ی کالاهائی تشکیل می شود که بدون مصرف روزانه ی آن ها حامل نیروی کار، یعنی انسان، قادر به تجدید پروسه ی زندگانی خویش نیست یا به عبارت دیگر ارزش وسائل زندگی ای که برای زیست طبیعی آدمی غیرقابل اجتناب است این حداقل را تشکیل می دهد. در صورتی که بهای نیروی کار تا این حداقل

تنزل نماید، قیمت آن پائین تر از ارزشش قرار خواهد گرفت زیرا در چنین حالتی نیروی کار فقط می تواند به شکل پژمرده و پریشانی خویشتن را نگاه دارد و بسط یابد. ولی تعیین ارزش هر کالا برحسب زمان کار، ایجاب می کند که آن کالا با کیفیت عادی تحویل گردد.

این تعیین ارزش نیروی کار را، که خود از طبیعت اشیاء سرچشمه می گیرد، خشونت آمیز تلقی کردن و مانند روسی* فریاد برآوردن که: "تصور توانانی کار با قطع نظر از وسائل معیشت کارگران به هنگام عمل تولیدی مانند تصور یک وجود خیالی است. آن که از کار و توان کار صحبت می کند در عین حال از کارگران و وسائل معیشت، از کارگر و از مزد سخن می گوید"^۷، منتهای احساسات فروشی ارزان قیمت است. آن که از توانانی کار صحبت می کند هنوز از کار سخن نگفته است هم چنان که صحبت از توانانی گوارش به معنای خود گوارش نیست. همه کس می داند که برای نیل به پروسه ی اخیر تنها داشتن یک معده ی خوب کافی نیست. آن که از توانانی کار صحبت می کند به هیچ وجه از وسائل معیشتی که برای بقاء آن ضروری است صرف نظر نمی کند بلکه ارزش این وسائل در ارزش آن توانانی، بیان شده است. اگر این نیرو به فروش نرود دیگر به هیچ وجه برای کارگر مفید نیست و به عکس، وی توانانی کار خود را مانند یک جبر بی رحم طبیعت تلقی می کند که برای تولیدش تاکنون صرف مقداری وسائل زندگی لازم آمده است و تجدید

* - روسی- پلگرینو لویی جی Rossi, Pellegrino Luigi (۱۷۸۷-۱۸۴۸) - اقتصاددان و رجل سیاسی ایتالیایی.

^۷ - ۳۷۰، P. ۱۸۴۲، Rossi: „Cours d' Economie Politique“، Bruxelles

تولید آن مستمراً و سائل تازه ای را طلب می نماید. سپس با سیسموندی کشف می کند که: "توانایی کار... هرگاه به فروش نرود هیچ است"^۸.

ماهیت خاص این کالای ویژه، یعنی نیروی کار، مستلزم آن است که با انعقاد قرارداد بین فروشنده و خریدار ارزش مصرفش هنوز به طور واقعی به دست خریدار نرسیده باشد. ارزش این کالا مانند هر متاع دیگر پیش از آن که وارد دوران گردد معین بود زیرا برای تولید نیروی کار مقدار معینی از کار اجتماعی صرف شده بود ولی ارزش مصرفش عبارت از بروز و به کار بردن آینده ی این نیروست. بنابر این انتقال نیرو و بروز واقعی آن، یعنی تحقق آن به مثابه ی ارزش مصرف، از لحاظ زمانی جدا از یکدیگرند. ولی در مورد این قبیل کالاها^۹ که انتقال صوری ارزش مصرف آن ها به وسیله ی فروش و تسلیم واقعی آن ها به خریدار، از لحاظ زمانی جدا هستند، پول خریدار، اکثراً به منزله ی وسیله ی پرداخت عمل می کند. در کلیه ی کشورهایی که شیوه ی تولید سرمایه داری حکم فرماست بهای نیروی کار فقط هنگامی پرداخت می گردد که آن نیرو مدتی طبق موعد مقرر در قرارداد خرید به کار افتاده باشد، مثلاً در پایان هر هفته. بنابر این در همه جا کارگر ارزش مصرف نیروی کار خود را به طور مساعده به سرمایه دار می دهد و پیش از آن که

^۸ - Sismondi: „Nouveaux Principes d' Economie Politique“. T. I. P. ۱۱۳

^۹ - "هر کار هنگامی که تمام شد پرداخت می شود"

(An Inquiring into those Principles respecting the Nature of Demand etc. P. ۱۰۴).

"اعتبار تجاری باید از هنگامی آغاز شود که کارگر، نخستین عامل تولید، امکان یافته باشد به وسیله ی پس انداز خود انتظار مزد کارش را تا آخر هفته، پانزده روز، یک ماه، سه ماه و غیره بکشد"

(Ch. Ganilh: „Des Systèmes d' Economie Politique“, ۲ème édition. Paris ۱۸۲۱, T. II. P. ۱۵۰).

بهایش را دریافت کند می گذارد که خریدار آن را به مصرف برساند و لذا همه جا کارگر با سرمایه دار به نسیه و اعتبار معامله می کند.

تنها سوخت شدن دست مزد مورد مطالبه ی کارگر، به هنگام ورشکست سرمایه دار، نیست که نشان می دهد این اعتبارگشایی وهم و خیال پوچی نبوده است^{۵۰} بلکه یک سلسله عواقب دیگری نیز که پایدارتر از ورشکستگی هستند این نکته را اثبات می کنند^{۵۱}. با وجود این پول چه مانند وسیله ی خرید و چه

^{۵۰} - "کارگر کار و کوشش (Industry) خود را قرض می دهد" ولی استورس (*موزیانه اضافه می کند: وی هیچ خطری نمی کند" جز این که "مزدش را از دست بدهد... زیرا کارگر هیچ چیز مادی ای در تولید نمی آورد".

(Storch: „Cours d' Economie Politique“, petersburg, ۱۸۱۵, T. II. P. ۳۷)

(* - هنریش استورس (Heinrich Storch) (۱۷۶۶ - ۱۸۳۵) - اقتصاددان روسی که

نظریات آدام اسمیت را مورد مجادله و مناظره قرار داده است.

^{۵۱} - یک مثال: در لندن دو نوع نانوا وجود دارد: آن هائی که نان را طبق ارزش کامل آن می فروشند و به "full-priced" معروفند و نانواهایی که نان را پائین تر از این ارزش می فروشند و "Undersellers" نامیده می شوند. بیش از سه چهارم مجموع نانواها از طبقه ی اخیرند. (صفحه ۳۲ از گزارش نماینده ی دولت H.S. Tremeneheere در باره ی:

„Grievances complained of by the Journeymen bakers etc“. London ۱۸۶۲)

این ارزان فروشان تقریباً بدون استثناء نان تقلبی می فروشند یعنی نانی که با زاج، صابون، آهک، گچ و مواد مطبوع و مغذی و صحتی دیگری از این قبیل مخلوط می کنند (مراجعه کنید به کتاب آبی پیش گفته و هم چنین به گزارش کمیسیون ۱۸۵۵ درباره ی تقلب در نان "Committee of ۱۸۵۵ on adulteration of bread" و نیز به گزارش دکتر هاسال Hassall تحت عنوان: "Adulterations Detected" چاپ دوم، لندن ۱۸۶۱).

سرجان گوردن Sir John Gordon در برابر کمیته ی ۱۸۵۵ اظهار داشت که: "در نتیجه ی این تقلب مردم فقیری که روزانه با دو فوند نان زندگی می کنند، قطع نظر از عواقب زیان مندی که برای تندرستی آن ها وجود دارد اکنون حتی ربع آن مواد غذایی که برای شان لازم است به دست نمی آورند". ترمن هیر برای توضیح این مطلب که چگونه بخش عمده ای از طبقه ی کارگر با این که کاملاً از جریان این تقلبات اطلاع دارد به چنین وضعی تن می دهد این طور استدلال می کند (همان گزارش صفحه ی ۶۸) که: "برای کارگران خریداری نان به همان شکلی که به او می دهند از نانوا با chandler's Shop (دکان خرده فروش) اجباری است". نظر به این که مزد کارگران در پایان هفته پرداخت می شود، کارگران فقط می توانند در آخر هفته قیمت نانی را که در این مدت خانواده ی آن ها مصرف می کند بپردازند و سپس ترمن هیر بر مبنای اظهارات شهود علنی اضافه می کند: "این امر به شیاع رسیده است که نان با این قبیل آمیزه ها به ویژه برای این نوع از مردم تهیه می شود."

به مثابه ی وسیله ی پرداخت عمل کند به هیچ وجه تغییری در ماهیت خود مبادله ی کالاها نمی دهد. بهای نیروی کار طبق قرارداد طی شده است ولو این که مانند اجاره بهای خانه بعداً تحقق یابد. نیروی کار فروخته شده است گو این که بهای آن بعداً پرداخت خواهد شد. ولی برای این که روابط به طور خالص درک گردد سودمند است موقتاً فرض کنیم که دارندة ی نیروی کار هر بار به محض فروش آن نیروی بهائی را که طبق قرارداد تعیین شده است دریافت می کند.

(It is notorious that bread composed of those mixtures, is made expressly for sale in this manner)

در بسیاری از نواحی روستائی انگلستان (ولی خیلی بیش تر در اسکاتلند) مزد پانزده روز به پانزده روز یا حتی ماهی یک بار پرداخت می شود. کارگر مجبور است کالاهای مورد نیاز خود را تا موعد پرداخت مزد نسیه بخرد... همه چیز را به او به بهای بسیار گران می فروشند و وی عملاً به دکانی که وی را می دوشد وابسته است. به همین جهت است که مثلاً در هورنینگس هام Horningsham از توابع ولتس Wilts که مزد ماهیانه است وی باید همان مقدار آرد را که جای دیگر هراستون Stone (۱۴ فوند) به یک شیلینگ و ۱۰ پنس فروخته می شود به دو شیلینگ و ۱۰ پنس خریداری کند".

(„Sixth Report“ on „public Health“ by „the Medical officer of the priry Council etc.“ ۱۸۶۴. P. ۲۶۴)

در سال ۱۸۵۳ کارگران حروفچین پایزلی Paisly و کیلمارنوک Kilmarnock (اسکاتلند غربی) تنزل موعد پرداخت را از یک ماه به ۱۴ روز به وسیله ی اعتصاب تحمیل نمودند".

(Reports of the Inspectors of Factories ۳۱ st. Oct. ۱۸۵۳, P. ۳۴).

شیوه ای را که بسیاری از صاحبان معادن ذغال انگلیس به کار می برند می توان به مثابه ی تحول آرام اعتباری که کارگر به سرمایه دار می دهد مورد توجه قرار داد. شیوه ی مزبور از این قرار است که مزد کارگران ماهیانه پرداخت می گردد و تا سررسید موعد مساعده هائی از طرف سرمایه دار به کارگر داده می شود. این مساعده ها اغلب به صورت کالاهائی است که کارگر باید بالاتر از قیمت بازار خریداری نماید (Trucksystem). "این خود عموماً برای متصدیان معادن ذغال (coal masters) عملی عادی است که مزد کارگران خود را ماهی یک بار بپردازند و در آخر هر هفته مساعده ای به آن ها بدهند. این مساعده در دکان داده می شود (دکانی که تومی شاپ (Tommy shop) نامیده می شود و عبارت از مغازه ی جزئی فروشی متعلق به خود صاحب کار است). کارگر آن مساعده را از دستی می گیرد و از دست دیگر دوباره تحویل می دهد".

(„Children`s Employment Commission, III. Report,“ London, ۱۸۶۴, P. ۳۸, n. ۱۹۲).

ما اکنون شیوه و چگونگی تعیین ارزشی را که از جانب دارنده ی پول به صاحب این کالای ویژه، یعنی نیروی کار، پرداخت می گردد می دانیم. ارزش مصرفی را که دارنده ی پول در مقام مبادله به دست می آورد، تنها در استفاده ی واقعی یعنی در پروسه ی مصرف نیروی کار بروز می کند. تمام اشیاء لازم برای انجام این پروسه از قبیل مواد اولیه و غیره را دارنده ی پول از بازار به قیمت کامل آن ها خریداری می کند. پروسه ی مصرف نیروی کار در عین حال پروسه ی تولید کالا و اضافه ارزش است. مصرف نیروی کار مانند مصرف هر کالای دیگر در خارج از بازار یا محیط دوران انجام می گیرد. بنابر این ما نیز به هم راه صاحب پول و دارنده ی نیروی کار این محیط پُر سروصدا را که همه چیزش در سطح و در برابر دیدگان همه انجام می شود ترک می کنیم و به دنبال هر دوی آن ها وارد کارگاه محرمانه ی تولید می شویم که در آستانه ی آن نوشته شده است:

"No admittance except on business" (ورود جز برای کار ممنوع است). در آن جا نه تنها نمایان می شود چگونه سرمایه تولید می کند بلکه دیده می شود چگونه سرمایه خود تولید می گردد. بالاخره راز افزونگری* نیز باید از پرده بیرون افتد.

محیط دوران یا محیط مبادله ی کالاها، که در میان چهار دیوار آن خرید و فروش نیروی کار انجام می گیرد، در واقع بهشت حقیقی حقوق طبیعی بشر

* - افزونگری در مقابل کلمه ی آلمانی Plusmacherei که مارکس به کار برده گفته شده است. این کلمه در ترجمه های فرانسه و روسی به ترتیب "اضافه ارزش سازی" و "تحصیل سود" ترجمه گردیده است ولی کلمه ای که در متن آلمانی از جانب مصنف به کار برده شده اعم از هر دو مفهوم اضافه ارزش و سود است و ترکیب فارسی افزونگری به نظر ما عیناً دارای همان مفهومی است که مصنف کتاب اراده کرده است.

بود. تنها آن چه در این محیط حکم فرماست، آزادی، برابری مالکیت و بنثام* است. آزادی! زیرا خریدار و فروشنده ی کالائی، مثلاً نیروی کار، فقط تابع اراده ی آزاد خود هستند. آنان به مثابه ی اشخاص آزاد و دارندگان حقوق مساوی با یکدیگر قرارداد می بندند. قرارداد عبارت از نتیجه ی نهائی ای است که به وسیله ی آن اراده ی آنان بیان حقوقی مشترکی پیدا می کند. برابری! زیرا آن ها تنها به عنوان دارنده ی کالا با یکدیگر در ارتباط قرار می گیرند و معادلی را در برابر معادل مبادله می کنند. مالکیت! برای این که هر یک تنها مختار مال خود است. بنثام! زیرا هر یک از آن دو فقط خویشتن را در نظر می گیرد و بس. تنها نیروئی که آن ها را جمع می کند و در ارتباط با یکدیگر قرار می دهد همانا استفاده ی شخصی، سودجویی و منافع خصوصی آن هاست. و درست به همین جهت که هر کس فقط به فکر خود است و هیچ کس غم خوار دیگری نیست، همه ی آن ها، بنا بر یک نوع هماهنگی مقدر اشیاء یا تحت حمایت ایزدی زیرک و مکار، فقط آن چه را که متقابلاً مفید است و به سود مشترک آن هاست و مورد استفاده ی جمعی است انجام می دهند.

در این لحظه که ما از محیط دوران ساده یا مبادله ی کالاها جدا می شویم یعنی محیطی را ترک می گوئیم که برای مبادله گر آزاد منشاء عامیانه ی (*vulgaris*) نظرات، مفاهیم و ضابطه ی قضاوت وی در باره ی جامعه سرمایه و کارمزدور است، چنین به نظر می رسد که در سیمای بازیگران درام

* - اشاره به جرمی بنتام Jeremy Bentham حقوق دان معروف انگلیسی و مؤسس مکتب مفید جوئی utiliterisme است، (تولد ۱۷۴۸ - وفات ۱۸۳۲). مارکس در یکی از فصول کاپیتال مربوط به تبدیل اضافه ارزش به سرمایه (جلد سوم - فصل ۲۴) وی را "نابغه ای در حق بورژوائی" خوانده است.

ما (dramatis personae) برخی تغییرات رخ داده است. آن مرد پول دار سابق به مثابه ی سرمایه دار در پیشاپیش می رود و دارنده ی نیروی کار به دنبال او مانند کارگر متعلق به وی روان ست. آن یکی باد در دماغ افکنده، لبخند زنان و کاراندیش، این دیگری سرافکنده و منزجر هم چون کسی که پوست خویش را به بازار آورده است و اکنون انتظاری هم جز این ندارد که به دباغیش برند.



نشر کارگری سوسیالیستی